

و فولی در شهر صغریان و در وقتیکه خروج کند و ظاهر کردد شامد
 شود در حالتیکه بر خوی سبز یا خاکستری رنگ سوار باشد و آن خورسجی که
 بر میدارد و مابین کاش بر و این یکسک بر وایت دیگر چهار میل فاصله
 بوده باشد و غیر فاصله مابین دو گوش آن بت میل پاکتر بوده باشد
 چشم راست از اصل خلف ندارد و در پیشانی چشمی باشد و مانند سنا
 صبح مبد رخشد و در چشمش مانند پارچه کوش چیزی کوبا با خون ^{چشم}
 و در میان دو چشم لفظ کافر نوشته شده است بضمیکه هر کس از
 میخواند خواه نویسد باشد بانه و بطی الارض راه میرود یعنی زمین در
 زیر پایش پیچید میگردد و بدنها داخل میشود و آفتاب و ماه با وی سر
 میکنند و در پیش رویش کوهی میباشد از دور و در پشت سرش کوه
 سفیدی باشد که خلافت چنین میداند که آن طعام است و در آتام ^{خط}
 شد بد خروج میکنند و هیچ ابی نمیکند و مگر اینکه کشید میشود
 بطوریکه جایش نار و زخم است خشک میماند و باو از بلندند میکند
 بنوعیکه مهر جن و انس و شیاطین در مابین مشرف و مغرب میشوند
 و در وایت دیگر الی چهل روز تمام عالم را طی نماید و گردش کند
 و مرد بر اینکند و بعد از گذشتن او از زنده میکند آنخی اول اینکه این خبر

در کتابان آنکه
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

با این شرایط مذکوره خلاف حکم عقل است و باقران هم مطابق نیست
 مگر این حدیث را ملاحظه نکرده باشند در وقتیکه راوی حدیث
 امام در خصوص احادیث مختلفه سؤال کرد فرمودند حدیثی که از ما
 نقل میکنند اگر باقران مطابق قبول کنند و اگر باقران مطابق
 نشد با عقل میزان کنند و چون سنجید بد با عقل موافق نیاید و با
 قرآن هم مطابق نیست رد کنند و بریند بر دیوار و در اصول کتاب
 میفرماید باسناده عن ایتوب بن الحر قال سمعت ابا عبد الله يقول كل
 شیء مردود الی الکتاب والتسنه وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو
 أيضا باسناده عن ایتوب بن راشد عن ابي عبد الله قال ما لایوافق
 من الحدیث القران فهو زور خرف اثنی واز کجا ثابت و معارض شد که با
 این شرایط و تفصیل رسول خدا خبر داده باشد فرمایش حضرت خیر الانام
 این بوده که خود را از قنیه دجال نگاه دارید و بر فرض اینکه رسول خدا
 فرموده باشد که دجال با چنین شرایط ظاهر میشود البته تاویل دارد
 و چگونه تاویل نداشته باشد زیرا که از شرایطیکه در باره دجال ذکر
 نموده اند از آنچه ندانیم که میکند و جن و انس از مغرب تا مشرق همه
 میشوند و اگر کسی بالفرض چنین نعره بزند چنانکه صدایش بگوش همه

کتاب میزان
 احادیث مختلفه
 باب اول

اهل عالم برسد بپن است و شکی نیست که اهل عالم همه از خوف هلاک
 میشوند و دیگر منتفی بر ذکر ارض باقی نمیند چنانچه قوم صالح بیک
 همه هلاک شدند با وجود بکه آن صدا چندان بلند نبود که بشهرها
 دیگر برسد و مخصوص آنکافی بود که قوم صالح بودند پس این صدا
 محیب تر و عجیب تر است زیرا که باید کل اهل عالم بشنوند و اگر گویند که
 این صدا بکوش اصل ارض میرسد بدون اینکه احدی هول و طرس برد
 و خوف نماید پس باید گفت که این خرف عادت و از اعجاز و جلال است زیرا
 که هرگاه شخصی پیدا شود و چنین تصرفی در عالم و قلوب اهل عالم
 باشد که ندانی بلند کند که اید و ستان من بشناید بسوی من و بعضو
 سخنان کفر آمیز بگوید که فلم حیا میکند منعرض ذکر آن کلمات شود
 بلا شک چنین کاری از قوه مخلوق خارج است و اگر گویند چون در
 فن سحر اسناد ما هر یک لهذا این فعل نیز از سحرهای و بیست ^{چون} آنکه
 این از محالات عقلی است که نفسی پیدا شود و در عالم دعوی باطل
 داشته باشد و سحری بکند که آن سحر وی محبط شود بر اصل عالم و اگر
 فرقی بین این سحر و سحر را میدانند مرکز بچنین مطالب معتقدی
 گشتند و ازین قبیل مقولات اجتناب مینمودند و از بعضی ظنونات

و موهاش میریزند و دیگر اینکه بر هیچ ابی نمیکند و در مکرانکه
 کشیده میشود بطوریکه تا روز قیامت خشک بماند پس باید بدارها
 ورودها و دجله ها و چشمه ها گذر نماید زیرا که تمام روی زمین
 باید گردش کند و بعلت عبور روی دیگرابی بر روی زمین باقی بماند
 ماند با وجودیکه چند سال قبل از خروج وی خشک سالی شد بدین
 باشد و در سال سوم قطع مطر گردیده باشد و مردم بیلای فحط و غلا
 و جوع مبتلا گشته باشند و آفتاب هم که با وی میبکند البته حرارت
 آفتاب هم تمد بر عطش است و نباتات و اشجار و اثمار و اینز بهر
 دیگر از اشجار و اثمار باقی بماند و نه گیاه و نباتی آب هم که تا آب
 میشود حال ترا بجز مصود بکانه قسم میدهم که منتفی من بعد در روی
 زمین باقی خواهد ماند لا والله احدی باقی بماند منتجبم که علاما
 دیگر که بعد از رجال واقع میگردد از برای که واقع خواهد کرد بدو
 خرابان عظمت و بزرگی با وجود آن توسعه و فصل طویل بنابین
 کاما پیش و پیچیدن زمین زیر قدم هایش منتجبم از مخلوقی که آن
 غیبش راه میرود و در وجه قوه هستند اگر گویند بقوه بشریه حرکت
 میکنند که از محال است و اگر از قوه بشری خارجند که چنین خبری

در هیچ کتابی احدی ندیده و بروایت دیگر فاصله میان دو کوش
 آن خرم و مور حیل میل میباشد که مره میل بکفر سخت و ارتقا
 از روی زمین هفت فرسخ و طولش بی فرسخ و هر کام وی یک میل و
 ما بین دو کوشش جمعی بنشینند و انکار بالای آن خرموار شود و عساکر
 از نقره که طول آن بکفر سخ بوده باشد بدست گیرد و اشخاص بکه
 باین مقدمات اعتقاد دارند در واقع دجال را در هر کاری و هر
 امری قادر و توانا میدانند معوذ با الله من غضب الجبار زیرا که ی
 گویند بطی الارض راه می رود و دیگر می فرزند که اجای موات میکنند بکر
 حرکت جبال و سپر شمشیر و فر با او و صدای صیحه دیگر از آسمان باران
 بر زمین باراند و هر کس هر چه در خاطر کرده وی بگوید حال ثورا بخدا
 آبا سزاوار است که چنین مرتب را از برای دشمن خدا قائل شوند لا
 والله بدانکه در خبر است که در هر عصری از برای هر پیغمبری که
 مرسل بوده و تجالی هم بوده و لازمال در مقابل نور ظلمت بوده است
 بمصداق حدیث و لکل مومنی فرعون تعرف الاشیاء با خدا
 چنانچه مشاهده میشود که اگر بطلانی نباشد نماز نورانی را
 کسی نداند و مراد از دجال عالمی است که مقابل آن ظهور یابند

صحیح بیان اینک
 که از عیب جلال

حضورت نماید و ستدر راه مردم شود و ناس را از راه حق باز دارد و آنچه
 کند به مجعوله که از مظالم مجمل ناشی شده خلق را در ضلالت و گمراهی
 اندازد تا الله الحقی هذا الرجل و رجال العصر و ضم الزمان لو كان
 الناس ببصر الحدید ببصرین چنانچه حضرت خضی اب علیه صلوات الله
 العزیز الوهاب فرمودند علماء التودج اجلیة القوم و صادق آل
 محمد بفرمایند ففهاء ذلك الزمان شرفهاء تحت ظل السماء منهم
 خرجت الفتنه و الیهم نعود و معنی لغوی و رجال خدعه کنند و الیهم
 کنند بر مردمان است چنانچه خواجه کائنات فرمودند بظهور نبی
 الکذابون و الدجالون و در حدیث وارد شده و فبکة ابی بکر حضرت
 صدیقه طاهره فاطمه زهرا را از رسول الله خواستگاری نمود حضرت
 فرمودند ابی و عدتها العلی و لنت بدجال و دیگر سفیانی است که با او
 دارد چنانکه در کتب معتبره چون مجار و عوالم و غیره انحدیث شریف
 از امام سابع موسی بن جعفر منقولست که انحضرت فرمودند اگر ایمانها
 و زمین هم بر بنی عباس خروج کنند هرینه زمین از خونهای ایشان
 سیراب نمیکردد و نمیتوانند بر بنی عباس غالب آیند تا و فبکة سفیانی
 خروج بکند راوی بگوید عرض کردم ایستد من ایا خروج سفیانی

جمله محتومات فرمود از محنوه است انجمنی و موافق این حدیث است
 وقت انقضای دولت بنی عباس باید ظاهر کرد پدید باشد انضاد رکن
 معبره چون بخار و غیره مذکور است حدیثی و آن حدیث این است را
 میگوید در خدمت امام جواد حاضر بودم که ذکر صفاتی و آنچه روایت
 شده بود که از محتومات بیان آمد در آنحال عرض کردم که آیا خدا را در
 محتومات بدو واقع میشود فرموداری بعد از آن عرض کردم آیا جان است
 آنکه خدا را در امر قائم بدو واقع شود فرمود که قیام قائم از معاد است و
 بدانکه صفات نیز بحسب ظاهر بر اصل حقایق و دقائق و پیش و دیش
 معلوم و مفهومات بگو بصوفی در حال شکل ملحد کیش زغم بوز که
 مهدی دین پناه رسیده و دیگر اسماح صیحه اگر هنوز منتظری که
 میان اصل عالم فرماید بلند شود چنین نعره صرخته بلند خواهد شد
 و جواب این صدا همان بود که در نداء در حال عرض شد و اگر در واقع خوا
 باشی که معنی صیحه را بدانی فاعلم بأنه نداء الله بلسان النبیین و
 فی آخیان ظهروهم و آباءم طلو عیم و ابرار جالم ما یستظرون الا بصیحه
 واجده نأخذهم وهم یحییون ان صدای الهی ندای ربانی و صیحه
 صدای و نافر و سبحان است که باید بکوش موش اصل عالم برسد دیگر

این حدیث از صفات
 حضرت مهدی است
 و در این حدیث
 آمده است

لازم نکرده کسی فریاد کند هو الفاعرفون عبادہ پس از آنکه نفس ظهور
 ظاهر کرد دید بانندک زمانی این صدا گوش زد اصل عالم میگردد مثل
 آنکه حضرت رسول صلوات الله علیه هنگامیکه در بطحا ظاهر گردید
 و دعوی نبوت و رسالت فرمود در قلیل زمانی این صیحه بگوش اهل عالم
 رسید و این صدا بلند بود ناسنه ستن و ما بین بعد لائف من المجره
 علی جبرما التخبه والسلام که صیحه دیگر میباشد این عالم بلند کرد
 و آن در وقتی بود که نیم صبح الهی یوزیدن آمد و بجز رحمت نامشایح
 شد و جمال حضرت ذوالجلال از سر ادق غیب بعرضه شهنو بجلی فرمود
 و آن شمس سماء معانی از افق شیراز اشراف فرمود و انصدا و صیحه تزلزل
 ارکان عالم را نداشت و اکنون صدای صیحه عالم را فرا گرفته در محفل
 محفل و انجمنی اسماع صیحه میشود حتی در جزگها و جشنها و بزها و حور
 ما سبما در اسواق و شوارع و مدارس و سراپها برآ بجز الیلا و نهارا
 این صیحه بلند است ای طالب حقیقت تو برو صدا را شناس و پی صدا
 بلند شو تا آنکه در شب او هام و ظنون بھلاکت فرسی و دیگران
 علامت آنستکه شمس و قمر از طرف مغرب ظاهر گردد از شمس و قمر معانی
 کثیره اراده شده کی خواسته باشد که نیک استفهام کند کتابیست

ایقان را بخواند و هر گاه از روی بصیرتشان کتاب را مطالعه نماید
 معانی شمس و قمر را بطور حقیقت ادراک میکند و در این مورد مراد از غلام
 شدن شمس جمال نقطه اولی و پایه کبری روح من فی الملك له القلوب بود
 که از افق خاتس طالع گردید و عالم را بر تونور جمال بدیع المثال خود نمود
 و مستضی فرمود و دیگر از علامات تاریک شدن شمس و غمگین ذکر کرد
 که از برای شمس و قمر معانی بسیار اطلاق شده و مختصر باین شمس و قمر ظاهر
 نیست چنانکه در دعای طلبه میفرماید **أَبْنِ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ ابْنَ الْأَقْمَرِ**
الْمُبْتَدِئِ ابْنَ الْأَنْجَمِ الزَّاهِرِ و خواجه نصیر طوسی در صلوات خود میگوید
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأِمَامِينَ الْهَامِينَ إِلَى انْقِالَابِ الشَّمْسِ الْفَرَجِ
 و در زیارت امام رضا میخواند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَمْسَ الشَّمْسِ** و این
 بدیعی است که در هر ظهور بعد شمس علوم و اقطاب احکام و اوامر و نهیها
 که در سماء شریف ظهور قبل بود و اهل انصهار با نواران محضدی و سنج
 میبودند تاریک میشود یعنی باطل و منسوخ میگردد و سماء شریف تازه
 با شمس و قمر و کواکب علوم و معارف و احکام جدیده بدیع منبغه ایجاد
 میگردد و دیگر از علامات حرکت دایه الارض است آن نیز ناو اطلال دارد
 چنانکه در اخبار کثیره معتبره وارد شده و در کتب معتبره چون مجاز و غیره

مولای متعبان و امیر مؤمنان در فطرات خطبه افتخار به که راوی است
 اصنع من نباته است مفر ما بد قوله ان لی فی الارض کثره بعد کرمه و
 دعوه بعد دعوه و عوده بعد رجعه حدیثا کنت قد بما فقدت
 علینا و من رة علینا فقد رة علی الله انا صاحب الدعوات انا صاحب
 الصلوات انا صاحب النقات انا صاحب الدلائل انا صاحب
 الايات العجبات الخ خطبه مطول است و چون مبنای ابن رساله ^{خطبه}
 است لهذا بجملی از لالی کلمات و فرمایشات آن اکفاشد مرگاه کنی از روی
 حقیقت تفکر و تدبری در کلمات عالیات انجناب نماید مفصود مبارک
 انحضرت را ادراک میکند و نیز بر روی مکشوف میشود که سوای ولادت و بر
 منظوری نبوده زیرا بحسب ظاهر آن بزکوار از صلب ابطالی درم فاطمه
 بنت اسد است و از ایشان تولد یافته و در خطبه دیگر مفر ما بد انا ذوالنورین
 المذکور فی الصحیفه الاولى انا صاحب خاتم سلیمان انا ولی الیمة
 انا صاحب الصراط المستقیم انا فایم الجنة والنار انا آدم الاول انا
 فرخ الاول فاقم دیده خواهم که باشد شناس شناس ما شناسد شاه
 را در هر لباس و دیگر از علامات ظهور و ذی نباشت کمان قبل از ظهور
 و بعد از ظهور ظاهر و هویدا گشته و هم کس مشاهده نموده و دیگر آن

از علامات موثا هر دو ایضا است که بلای و با و طاعون و قتل و خوف پیش
 باشد و این مثل از ظهور و بعد از ظهور واقع و ظاهر کرده بد و در بلاد و دیار
 جاری ساری کرد بد چنانکه در کتب تواریخ منقول و دیگر علاماتی که
 امیر المؤمنین خبر داده و واقع و ظاهر کرده بد چنانکه در بحال انوار و کتب
 معتبره دیگر از عوار و غیره منقول است که سلمان فارسی میگوید که خدمت
 امام المقتدر عرض کردم ظهور قائم که از اولاد ثوابت کی واقع خواهد شد آن
 حضرت شاهی کشید و فرمود قائم ظهور میکند تا وقتیکه اطفال سلطنت
 و حقوق خلاصا بیع شود و باقران غنا بکنند پس وقتیکه پادشاهان
 کور و مشبه و پیرانند از منند از کما بخا برد طهای خلافت که مانند سیرند
 کشیده بدند و شهر بصره خراب کرد بد در انوقت قائمی که از اولاد حسین
 است خروج میکند ایضا در کتاب مذکور گفته که بسیاری از علامتها
 ظهور واقع شده مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه و کشتن اصل بصره
 امیر خود شاز و زوال سلطنت بنی عباس در دست مردی که برایشان خروج
 کند از جایکه اول سلطنت شان از اینجا ظاهر شده و مردن عبدالله
 که آخر سلاطین بنی عباس بوده و خراب بودن نولحی شام و کشیدن
 جبر روی شط بغداد از محلیکه بحله کج نزدیک همه اعدا از

مدتی واقع گردیده و بعد از این علامت دگر است و آن رسیدن آبغیر است
 به تنگناهای کوفه نزدیک واقع میشود انتهى و آب فراش نیز اکنون بکوفه
 جاریست و نزدیک مسجد کوفه روانست و در حدیث دیگر منقولست که چون
 قائم موعود طلوع و ظهور فرماید آب فراش بدریای نجف ریختن مینماید و طالع
 مبارک اند و الان رشته از آب فراش جدا کرده اند و کشیده اند بدریای
 نجف آن رشته بعد از ذکر آمدن طالع خیره بدریای نجف ریختن مینماید
 و دیگر در خطبه اشجاریه میفرماید الی ان قال الا وان تخرجوا علامت
 عشرة اولها محزون الرايات في اذنة الكوفة وتعطيل المساجد و
 الحاج وخف وندف وطلوع الكوكب المذنب وافتراق النجوم و
 مرج وقل وخب فلك علامات عشر ومن العلامة الى العلامة
 فاذا انتت الالامات تام فاعنا الحق انتهى بدانکه جمیع علاماتی را که
 رسول خدا و ائمه هدی از قبل خبر داده اند واقع گردیده حتی افتراق نجوم
 این بود که علای مشفقین بملاحظه ظهور علامات منظر بودند که
 آنحضرت در آیام دولت صفویه کشف نقاب فرماید زچرا در کتاب انوار
 نعمانیه فی باب نصیبین و فظهور القائم ذکر میفرماید الحدیث الاول
 ما رویه الشيخ الاجل للمحدث محمد بن ابراهیم النعمانی فی کتاب الغیبه

يسند الى ابي خالد الكابلي عن الباقر انه قال كاتي بعوم فخرجوا
بالمشرف يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا ارادوا ذلك
وضعوا سبوا فمهم على عوانتهم فبعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يبعوا
ولا يدفعونها الا الى صاحبكم فلام شهداء قال دام الله آياهم انه
لا يخرج على اهل البصائر انه لم يخرج عن المشرف خارج سوى ارباب
اللسنة الصفوية وهو الشاه اسمعيل اعلى الله مقامه في دار المقام
ومن قوله لا يدفعونها الا الى صاحبكم آه المراد به القائم فيكون في هذا
الحديث اشارة الى انقلاب دولة الصفوية بدولة المهدي فم الذي ينسبون
الملك له عند ظهوره بلا تراخ وجدال والحديث الثاني في ذلك الكتاب
المستطاب باسناد معتبر الى الصادق قال بينا امير المؤمنين يتحدث
في الوفايع التي تجرى بعد اى ظهور المهدي فقال له الجماعة يا امير المؤمنين
في اى وقت يطهر الله الارض من الظالمين فقال لا يكون حتى يراقب
كثيرة على الارض بلا حق ثم انه فصل احوال بني امية وبني القباس في
حديث طويل اخصر الراوى فقال امير المؤمنين اذا قام القائم يخرج الناس
وغلب ارض كوفان وسلطان ونعدي جزيرة بني كادان وقام منا
فائم بيجلان واجابته الابروالداهم وظهرت لولدى رايان الترك

منقراة في الأقطار والمحرمات وكانوا بين هناك وهناك إذا غربت
 البصره وقام امير الامره فحكى عليه السلام حكايه طويله ثم قال اذا
 جهزت الالوف وصفت الصفوف وقيل الكيش المحروف هناك بقوم
 الآخر وبثوراتنا وبعثك الكافر ثم يعوم القائم المأمول والامام
 المجهول الشريف والفضل وهو من ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر
 بين الركبتين في دربير يظهر على الثقلين ولا يترك في الارض الاذنين
 طويلين ادرك زمانه ومحو اوانه وشهد آياه قال ضاعف الله
 آياه سعاده الى ان قال الظاهر ان المراد باصل الخروج من خراسان
 هم امراء الترك مثل جينكين خان وملاكو خان والمراد بخارج جيلان
 هو الشاه اسمعيل ومن ثم اضافة الى نفسه وسماه ولده والمراد بامير الامراء
 اما ذلك السلطان المذكور وغيره من السلاطين الصفويه وقوله وقيل
 الكيش المحروف الظاهر انه اشارة الى المرحوم صفى ميرزا خان واباه هو
 المرحوم الشاه عباس الاول فدفعه وقوله يعوم الآخر المراد به الشاه
 صفى فانه اخذ مسرا واول من مثل هو الذي باشر قتل ابيه صفى ميرزا
 وقوله ثم يعوم القائم المأمول اشارة الى اتصال الدولة الصفويه بالله
 المهدية على صاحبها الصلوة والسلام والقبلة وديكر ان علامات

نشاها انقضاء دولت بنی عباس بوده چنانچه در حدیث وارد شده و در
 کتب معتبره چون بحار و عوالم و غیرها مرقوم و منقولست از ائمه طاهران
 که بعد از انقضاء دولت بنی عباس سفیان خروج میکنند و قائم ظاهر
 میگردد و اکنون از زمان زوال دولت بنی عباس فرما گذارند و در
 بحار از ابی بصیر روایت نموده که او گفته از حضرت صادق شنیدم
 میفرمود که هر که برای من بمردن عبدالله ضامن شود هر پنه
 من هم بقیام قائم ضامن میشود بعد از آن فرمود و فبئذ که عبدالله
 مرد خلافتی دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند و این امر انشاء الله منتهی
 نمی شود مگر بصاحب شما منتهی و بدیهی است که عبدالله ضامن و از نشا
 رفت و سلاطین متعدده منکثره متفلسفه بر ملک تسلط و
 استیلا یافتند و خلق را مطیع و منقاد خود کردند و صاحب تخت و تاج
 گردیدند و اینک میگویند و فبئذ قائم ظاهر میشود و خرابی و دنا این و
 کوز و قلزات و معادن در ارض از برای وی ظاهر میگردد و چنان
 بذل اموال میفرماید که از حساب و شمار بیرونست و انقدر نفوذ و اطلاق
 و نفوذ مردم عطا میفرماید که همه مردم بی نیاز و غنی میگرددند حتی آنکه
 وجه زکوة و ابدا رخاغانی مردم میسرند و بجز یک عرضه میدارند احدی

قبول میکنند اگر چنین باشد پس از برای امام چه لازم که دیگر از خلق مطالبه
اموال زکوة بفرماید و چنین مای دیگر منکر و مکذب و معرضی ندارد که
اعراض کند زیرا که از اموال و افعال و ذهب و فضه هر فرد مردم نمی نمایند
عطا میفرماید و ایشانرا مستغنی میکنند دیگر از برای چه با وی خصومت و عداوت
و دشمنی کنند لکن چنین نیست و از برای مستظرفین این گونه مطالبات را مورد
جز حسرت چیزی نخواهد بود بدلیل آنکه امور عالم مختل و مهمل و معوق
و معطل میباشد و کسی مختل و مباشر امور دیگری نمیشود چه که کل غنی و بی نیاز
میگردند و در چنین حالتی هر گاه کسی اراده بنای عمارت نماید کسی بنا
نمیشود که یک کشتی و سنگ کشتی نماید و همچنین جمیع امور شامه عالم بر زمین
میانند **ابن الله ان تجری الامور الا بائنا بجا** مانند ذرات جهان
شمار کوه شمار کو در خواب نازند این همه بیدار کو بیدار کو بلکه ^{مقصود}
از کوزان نفوس مطینه الهیه اند که از خلف سرادق عظمت در این
عالم ناسونی ظاهر شوند و سبحات ظنون و اوهام را بیدار بیدار خوف
نمایند و حق را بچویشناسند ما سواش را معدوم شمارند قول او را
میزان احادیث دانند نه احادیث را میزان او فرار دهند در مقام ^{شهادت}
بوجودش منتک باشند و در اظهار دلیل و برهان با ایشان ^{شهادت} نیست

در صوای جانقزای اعرفوا الله با الله طبران نمايند و در سما و بلند بنا
 من دل على ذابيه يذاب عروج فرمايند تا الله الحق شعرة من هو لا يعجا
 بخر عند الله و عند عباد مكرمين عن كوز الارض كلها و يشهد بك
 لان الله في مقام عز منيع سبحانك اللهم يا الهى فاكشف عن ابصار
 عبادك ما يمنعهم عن الدخول في حرم قدسك و كعبه اجلا لك لانك
 ارحم الراحمين قد سبقت رحمتك كل الاشياء و احاطت جودك بمن في
 لاله الا انت المهيمن القوم و مؤيدان بيان حدیثی است که در عوالم
 و بحار و اصول کافی و نور العيون و حدیقه الثبته روايت شده و فی
 كتاب الفئوح عن امير المؤمنين انه قال و يحا للظالماني فان الله عز وجل
 بما كوز البت من ذهب و لافضة ولكن بحار رجال مؤمنون عرفوا الله
 حق معرفته و هم ايضا انصار المهدي في آخر الزمان و از امام محمد باقر
 امام جعفر صادق مثل اين حديث وارد شده باز ياد في وان ابن است
 که قلبهای ایشان چون پارهای آهن است و حضرت مسیح الله مر حوز این
 را فرمود در این مکان بایستد که در این شهر کنجی سراغ خادم اکنون بروی
 با خود بیاورد و داخل شهر شد چون مراجعت فرمود جوانک خار کنی
 را با خود آورده و فرمود کنجی را که بشما وعده داده بودم با خود آوردم

وان کنج ابن جوات که با من است و در نفس صافی و در دلیله مبارکه در سوره
کهف و اما ایچذ ذنکان لخلامین یبینن فی المدینه و کان محنه کثر
لعمما ایچ روایت میکند فی الکافی عن عباسی عن الصادق انه سئل عن هذا
الکرفقال اما الله ما کان ذهابا ولا فضة و اما کان اربع کلمات ایچ و ایضا
در صافی عن امیر المؤمنین و الفقی عن الصادق کان ذلك الکرفلوحا من ذهب
منه مکوب بسم الله ایچ و در نفس کاشفی و در دلیله مبارکه مینویسد گویند کتب
عالی بوده و اشهر آنستکه لوحی بوده ایچ و دلیل دیگر در بحار الانوار از حضرت عیسی
منقولست که فرمودند این چه عجیبی است ثابتست که خلایق میکنند بخدا
سوکند یا میکنند که بسیار و نیست مگر کلفت و طعامش نیست مگر درشت و
ایضا در کتاب مذکور از بطائنی مثل این حدیث را روایت میکند و در این
حدیث روایت بدین پنج است که طعامش نیست مگر جو درشت و ایضا
بحار الانوار و جوامع الکلام عن ابی بصیر عن ابی عبد الله قال ما نشیءوا
بشروع الفائم فواته ما لبسه الا الغلیظ و لا طعامه الا الحب و ما صو
التیف و الموت تحت ظل التیف پس معنی کنوز مفهوم شد و دیگر اینکه
مسلمین بعضی شعبه میگویند که جماعت بابتها را اعتقاد این است که هر
یک از بطلین و مصدقین را که مرگ در رسد و پاکت کرده بعد از

چهل روز زنده میشوند و ازین جهت است که جان خود را نثار میکنند و
 از شهادت باکی ندارند این قول افرا و کذب است که بر این طایفه بسته اند
 بعثت اینک چون دیدند که این جماعت بالمره از دنیا و اهل دنیا رسته اند
 بجای و اهل پیوسته و دل بسته اند نه اعتنائی بجایه و اموال دارند و نه چنانچه
 از ثبات و ملائمت اهل ضلال و در ایشار جان در سبیل محبت جانان
 چالاکند و در میدان جانبازی و شهادت بی بیباک بر یکدیگر نایاب
 و تقدم میجویند و بر صراط مستقیم مالک و متحرک و بعروة الوثقی اخطا
 الی الله متمکنند لهذا این اقوال کذب را بر این جماعت بسته و ازاده
 بسته اند تا باین واسطه ستر راه دیگران شوند و کسی باین خصال حبه
 و صفات پسندیده مندرنگ نکرده و توجه و اقبال بجای و اهل حق نکند
 و باین مغز پاست محجوب و محروم گردد دیگر از این غافل که حضرت با حدیث
 جهالت عظمیه و فتنه در قرآن مبین میجامد کفار و مشرکین میفرماید
 اِنَّ زَعْمَ اَنْكُمْ اَوْلِيَاءُ لِلَّذِينَ دُونِ النَّاسِ فَتَمْنُوا الْكُوفَةَ اِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ یعنی سرکاره گمان کرده اید که بدست من و شخصی شماست و
 خاصه خداوند و اصحاب محمد و عثمان خدا نیستند پس از روی مر
 کبند اگر راستگو بایند چنانچه اصحاب محمد از روی موت و شهادت با شما
 بند

سبب اطمینانی که خداوند در قلب شان لاجل ایمان قرار داده است
 و امروز این اطمینان و ابقان و ثبوت و رسوخ و استقامت بسیار ایمان
 آوردن بنفس ظهور و قائم موعود مشهور در این طایفه پیدا شده و لکن
 دیگران که از کاس عرفان ناسا میبندند و از کوفت ایمان و سلسبیل^{اطمینان}
 پنجشنبه اند هرگاه اسم مرتک پیش شان برده شود مضطرب و پریشان میگردد
 و این از عدم ایمان و اطمینان است بلی این طایفه بایسته در مقام شهادت
 و مرتک جان برکت حاضرند و باین آیه مبارکه ذاکر قوله تعالی فی سوره بقره
 وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ
 وَفِي سُوْرَةِ الْعِمْرَانِ وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
 بَلْ أَمْوَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَمِنْ حَيْثُ بَيَّنَّا أَنَّهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 وَيَسْتَبْرِقُونَ بِالذِّكْرِ كَذَّبْتُمْ أَتَيْتُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ
 لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و دیگر از جمله احادیثی که دلالت دارد بر آنکه قائم که
 ظهور میفرماید زخارف دنیوی از طلا و نقره بکسی عیب دهد چند
 حدیث است که در کتب معتبره منقولست من جمله در بحار و عوارض و غیرها
 از شیخ طوسی نا اینکه راوی میگوید رسول خدا فرمود که بعد از شما
 هفتوی بیایند که یک مرغ از ایشان اجر و ثواب پنجاه نفر شما را

دارند عرض کردم پارسول الله مادر جنك بدر واحد و خنن در خدا
 تو بودیم و قرآن هم در حق ما مانا نازل شده پس چگونه که از ماها بجز ما باشند
 فرمود که اگر شما دچار شوید بشاید و حوادثی که دچار خواهند شد امان
 همراهی ما است صبر بر این صبر نخواهد نمود و ایضا در کتاب مذکور است
 حضرت صادق روایت نموده که آنحضرت فرمودند چرا بظهور این امر حرم
 مبد و زید و میثاق پادرامان نپسند و با مردمی از شما از خانه خود
 بیرون میروند که کارهای خود را بگذارد و بعد از آن برگردد و هیچ آسیبی آن
 دشمنان با او فرید و ایضا در کتاب مذکور از حضرت رضایه روایت
 میکند که فرمودند آرام دل شما در این اوقات بیشتر است یکی از حضرات
 کرد که این چگونه است فرمود هرگاه قائم ما خروج کند همراهی نبوده و دیگر
 شدت ها و جاد شدن خونها و خلافتی نشینند مگر در روی ^{ها}
 و ایضا از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرمودند بخدا سوگند
 یاد میکنم همراهی معرفت و کیفیت دولت آنحضرت کما هو حقها برای شما
 ممکن نیست تا وقتی که از این پسند ایضا در کتب معتبره است اما بخار و اول
 عن ابی الجارود عن ابی جعفر قال فلك له اوصیة قال اوصیک بتقوی
 الله وان تلزم بیاتک و تقعد فی دهمک هؤلاء الناس اباک و اخوار

منافاتم لبوا علی شیء ولا الی شیء واعلم ان لبقی امته ملکاً لا یستطیع
 الناس ان فردعه وان لاهل الحق دولة اذا جائت وایها الله لمن یشاء
 منا اهل البیت من ادركها منكم كان عندنا فی السنام الاعلی وان قبضه الله
 قبل ان تک خاثر له واعلم انه لا تقوم عصا به تدفع ظلما وتقر دینا الا بصرف
 الیقین حتی تقوم عصا به شهد وابدرا مع رسول الله لا یوری قلام
 ولا یرفع صریحهم ولا یدای جرحهم قلت من هم قال الملائكة و مراد از ملائکه
 نفوس قدسیه منقطه مجرده الهیه اند که از عوالم بشریه و مقنضیات
 جسدیه مقدس و مبراشده بریزن و بینه جای دهند و شمشیر خویش را
 از شهر یادگواران دانند و در پاری امحضرت بحال تمت و استقامت قیام
 کنند و در سبیل محبت دوت سلسیل شهادت اشامند مقبول شان
 کسی دفن نکند و بجزوج شان را کسی مرهم نکند و این بی واضح و موید
 است که آدمی قدرت و ناب و توانائی و مقاومت با ملائکه ندارد خصوص
 در میدان قتال و جنگ و جدال و از جمله محالات و مستحبات کجاست
 ملائکه در میدان رزم منکام محاربه با آدمی زاد مغلوب و مغلوب
 و از دست آدمی زاد بجزوج شود و مقبول کرد چنانچه در حدیث
 بصریح ذکر شده که فلان خانها مدفون و پوشیده نشوند و بجزوج

مرهم گذاشته نکرده اند و اینکه راوی سؤال کرده که اینان چه کسانی اند مختصر
 فرمود ملائکه این فرشتگان بزرگوار من باب ربه و شرف و علو مقام و
 مرتبه و قدر و قوت اصحاب باوقای حضرت قائم بوده زیرا که ملائکه
 آسمان هرگز مشاهده و مری نشوند مگر در وقت چنانچه خداوند علامت
 سوره انعام میفرماید وَ تَالْوَالِیَ الَّذِیْ اُنزِلَ عَلَیْهِ مَلٰٓئِكَةٌ
 لِّغَیْطِیۡ الۡاَمْرِیۡمَ لَا یَسۡتَظۡرِقُوۡنَ اِیۡ لَآ نَاۡوَمِنۡ حِیۡبِہٖ فِیۡ الْحَاۡلِ وَ دِکۡرُهَا
 مَا نُنزِلُ الْمَلٰٓئِکَۃَ اِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا کَانَ وَاِذَا اَمۡطَرۡنَا وَ دِکۡرُ اَزۡجَلۡہٗ
 احادیث معتبره که اخبار از تفصیل حالات اصحاب قائم بعد حدیث
 لوح فاطمات که در اصول کافی و در جلد سیزدهم بحار و کتب دیگر ذکر
 شده فی وصف القائم علیه السلام مَوۡسٰی قَہۡمًا وَّ عِیۡنِیۡ وَ صَبۡرًا تَوۡبِ
 فِذٰلِ اَوۡلِیَّآئِہٖ فِیۡ تَمَایۡنِہٖ وَ تَشَہَادِیۡ رُؤۡسُہُمۡ کَمَا اَتَّہَادِیۡ
 رُؤۡسَ الذِّکۡرِ وَ اللِّدَامِ فَبُضۡلُوۡنَ وَ تَجۡرِفُوۡنَ وَ تَکُوۡنُوۡنَ خَاطِبِیۡنَ
 مَرۡغُوۡبِیۡنَ وَ جِلِیۡنَ نَضَبِعُ الْاَرۡضَ بِدِیَارِہُمۡ وَ یُشۡوِ الْوِیۡلَ وَ الرَّیۡہَ
 فِیۡ نِیۡآئِہُمۡ اُوۡلَیۡکَ اَوۡلِیَّآئِیۡ حَقًّا اِنۡہِیۡ نَبِکَ مَلَا حِظۡکَ وَ بَیۡنَ مَرۡفِ
 ازین حدیث بای فغانه مکرانکه ظاهره و واقع کرده میفرماید قائم
 که ظاهر میشود دوستان مختصر در دست مردم ذلیل و اسیر و خوار بشوند

در زمان او و بعد بر فرستاده میشود سرهای شان چنانکه سرهای فرزند
 و پسر را بعد بر فرستند پس اصحاب با نام کشته میشوند و سوخته میشوند و پیکار
 در میان مردم زمان و پیمانک و مرگشان رنگین میشود هر زمین بخونهای
 ایشان و بلند و ظاهر میشود ناله و شیون از زخمهای شان ایشانند و
 من از روی حقیقت آنهمی چنانکه در اکثری از مدائن و غریب آن بزرگواران
 را اسیر و سبک نموندند و مشهور و مغلوب مغلول کردند که در بعضی را با انواع
 و اقسام مختلفه شهید نمودند و جمعی را شکنجه کردند تا در زیر شکنجه جان
 را بجان آفرین تسلیم نمودند و قوی را در بند و بند و حبس خود نگاه داشتند
 تا آنکه در عسرت و تنگی این دار فلان را بسزای جاودان مبتدا فرمودند
 و جماعتی را با اسیری و ذلت شهر شهر حرکت دادند و عاقبت بعضی را کشتند
 بر چیز اسوزانیدند و فریفته از ترس و خوف و بیم از سر جان و مال و اهل و عیال
 خود گذشتند و از اوطان خود فرار را برقرار اختیار فرمودند و سزایان
 گذاشتند و عاقبت حالشان معلوم و مفهوم نشد و با این همه شداید
 و محنتها عسداق آینه وافی هدا به فرقتوا الموت انکم صاودین با احتمال
 تسلیم و رضا صریح بود بگری تقدم و پیشی مجبستند و نفاق فریب نمودند
 در امر شهادت من جمله بگو از جان نثاران انحصرت جانی با پیمانگان

بود که از او خلفت بناز و نعمت پرورش یافتند و بجزرت و حشمت زندگانه
 کرده با وجود منصب ریاست و جاه و کمال تقرب در پیشگاه حضرت پادشاه
 چون بفرمان آن طلعت بی مثال و مظهر عزة و الجلال نمانند از ملک
 و مال و جاه و جلال و اصل و عبال بلکه از جان شیرین در سبیل محبت مجتوب
 عالین گذشت و بضمیمه که از ابتدای خلفت آدم چشمی شبیه افزاید پده کاس
 شهادت چشیده و در فتنه که بیکر مبارکت را بر صحنه نمودند و با سر کار و در
 بدانش را سوراخ کرده شمع نشاندند بوزند و شمعها مشعل گشته بدوشتنا
 بگوش بدن رسیده انجمن با کمال تسلیم و رضا اظهار فرح و نشاط
 صریح و اینها مینمود و این اشعار جان نوز را میبرد پیش من این جا
 ندارد یعنی بی تو خویشم نمی اندرفی خنجر و شمشیر شد در چنان من ملک
 من شد بزم فکریان من و بمصداق آیه مبارکه *وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ*
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ چنانچه عرض شد نام جان دادن هم صریح بود بیکر
 کوی سبقت در میدان شهادت میبردند و در مقام دیگر میفرماید
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ حال شمار اینچنانم میدم هیچک از این صفات
 داد و خود می بیند لا والله پس *قَوْلٌ لِلَّذِينَ سَكُوا دِمَاءَ الْمُظْلَمِينَ*
وَمَرْفُوعُ أَجْسَادِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ كَلَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ صَاحِبُ *آمین* *بجلا*

اجمعین بلی چون یوسف مصر آمدند از خلف مردم فاش غیب هویه بیرون
 خرامید چهره های ناچار که در پای مبارکش ریخته شد و چهره های
 پاک که در ساحت قدس مجتسب نثار گردید و در انهای مقدس طائف حول
 کوشک و ایضا در بجا را که انوار در وضو قائم میفرماید این فی ثانینا
 اَرْبَعُ عَلَمَاتٍ مِنْ اَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَعِيسَى وَيُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ اَمَّا الْعَلَمَةُ
 مِنْ مُوسَى الْخَوْفُ وَالْاَبْيَظَارُ وَاَمَّا الْعَلَمَةُ مِنْ عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ
 وَالْعَلَمَةُ مِنْ يُوسُفَ الْبَيْضُ وَالنَّقْبَةُ وَالْعَلَمَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ بَطْنُهُ اِنَّا
 مِثْلُ الْقُرَّانِ اِنْتَحَى مَرَكَاةً نَهَكَ نَظْرُكَ مَبِيسِي كَمَا نَمَامُ فَرَايِثَاتِ
 اِمَامِ عَلِيٍّ السَّلَامِ مَطَابِقُ بَا اَمْرِ مَبَارِكِ الْمُخْتَصَرِثِ بُوْدُ وَاَيْضًا دُرُ
 وِوَضُهُ كَانِي مَبِيفَرَايِدُ دَرِ بِيَانِ زَوْرَاءِ عَنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنِ اِبْنِ اَعْبَدِ
 اللّٰهُ قَالَ اِنْتَرَفِ الزَّوْرَاءُ طَلَتْ حَبْلَتُ فِدَاكَ بِقَوْلِهِمْ اِنْتَا بَعْدَهُ
 قَالَ لَا تَمْ قَالَ دَخَلْتُ الرَّيَّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اِبْنُ سَوْفِ الدَّرَابِ طَلَتْ نَعَمْ
 قَالَ رَابِعُ حَيْلِ الْاَسْوَدِ عَنِ عَمْرِو بْنِ الطَّرْفِ طَلَتْ الزَّوْرَاءُ بِقَوْلِهَا
 مَا نَوْنُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ كَمَا هُمْ بِصَالِحِ الْخَلَاءَةِ قُلْتُ مَنْ يَنْتَلِمُ
 بِقَوْلِهِمْ اَوْلَادِ الْجَمِّ اِنْتَحَى اِبْنُ حَكَمٍ وَاَمْرًا حَبَابِ الْمُخْتَصَرِثِ كَمَا اَنْفَلَتْ
 دَادَهُ اِنْ دَخَلَ مَلَاخِظُهُ نَمَا وِبَيْنِ زَوْرَاءِ مُوَافِقِ اِبْنِ رَوَابِثِ دَرَاوِضِ

ری واقع است و اصحاب باوفای آنحضرت را در آن مکان بیدارین عذاب
 مقبول نمودند و جمیع آن ها کلمه مضیقه منبر را عجم شهید نمود بمصدق
 حدیث مذکور حال ندوی تفکر و تدبر در احادیث مذکوره نما و ملا^{خط}
 در کلمات و نکات احادیث کن بین که این قائم موعود معلوم که این
 طائفه باو معترف و معتقد و متمسک شده اند صحیح و در شان است با
 انقائم موعوم غیر موجود که اسمش را از پدر و مادر شنیده و محض تقلید
 باو متمسک شده و میتوان دیگر این موهومات و مفتریات را ضروی
 مذهب و ملت خود دانست که قائم موعود باید حکما ولد صلی امام حسن
 عسکری باشد و از بطن نرجس منولد شده باشد و غایب و چنین خانات^{شد}
 بلی این اعتقادات از برای کسافات که خدا را قادر و مقتدر ندانند
 بدانند را مغلوله دانند و الا اشخاصی که خدا را قادر و توانا و حکیم و
 علیم میدانند و اراده الله را نافذ و جاری و حق را بفعل مایستاد و
 بحکم مایرید میدانند دیگر کوش هوش خود را ببعضی مفتریات و
 موهومات نمیدهند و جد و جهد می نمایند و مصداق آیه وافی
 هِدَانَةٌ وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سَبِيلَنَا البته هدایت
 میبایند و در کتاب عوام فی التثابك والتلکین روایت میکند که

قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا سمعتم بالمهدى فانوه فبا^{هجو}
 د بگره بیج نفرموده که چنین و چنان باشد یا فلان علامت و فلان
 خاری عادت و معجزه ظاهر فرماید پس خوب فرمایش رسول خدا را عمل
 کردند باین کنند حفظاً و بطنه کنند شیخ قرآن کنند حرز و امام^{صین}
 کنند و دیگر از دلایل واضح و براین فاطمه برخلاف ضروری
 مذهب و ملت که در باب فتره وارد شد و در کتب معتبره ثبت و
 ضبط است من جمله در کتاب اصول کافی و عوالم و بحار الانوار عن ابی
 حمزه قال دخلت علی بن عبد الله فقلت له انت صاحب هذا الامر
 فقال لا فقلت فولدك فقال لا فقلت فولد ولدك فقال لا فقلت
 فولد ولد ولدك فقال لا فقلت من هو فقال الذي يملأ الارض
 فسأوا وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً علی فتره من الائمة كما ان رسول
 الله بعث علی فتره من الرسل وایضاً در بحار الانوار مجلی مرتب^{ست}
 راوی میگوید که بخدمت حضرت صادق عرض کردم ایام فتره
 خواهد شد فرمود چنین است که میبونی عرض کردم پس در آنوقت
 چگونه رفتار کنیم فرمود که اگر این فتره واقع شد بطریقی که در
 دارد چنگ برزند و بان رفتار بکنند تا او فتنه که طریقی دیگر^ع

شما ظاهر شود اَيْضاً رَوِی بکر مثل این حدیث را از حضرت صادق
 روایت کرده اَيْضاً از عبدالله بن سنان روایت کرده او گفته که
 من پدرم بخدمت حضرت صادق مشرف شدم آنحضرت با فرمود
 که اگر زمانی باشد که در آن زمان امامی نباشد که هدایت کند و نشان
 نباشد که دیده شود حال شما در آن وقت چگونه میباشد از آن جهت و
 در بحار الانوار و عوالم از کتاب العینة یا سناد خود از ابان بن تغلبه از
 ابی عبدالله روایت نموده که آنحضرت فرمود زمانی بخلاف میاید که در
 آن زمان سبطه با ایشان رو میآورد بنوعیکه در اثنای آن سبطه علم
 و پنهان میکرد چنانکه مادران در سوراخ مجدی که چسبند پنهان
 در وقتیکه ایشان بدین حالت میباشند ناگاه ستاره بر ایشان طلوع
 میکند عرض کردم سبطه چیست فرمود قرص و چهره است عرض کردم که
 آن زمان چگونه رفتار نمایند فرمود بطریقه رفتار کنند که الآن در دست
 ناوینیکه ستاره شما با خداست عالی طلوع نماید آنوقت و این حدیث
 شریف ثابت میشود که هنگامیکه قائم ظاهر میشود بطریقه و این دیگر با
 او است زیرا که امام فرمودند که بطریقه رفتار کنند که الآن در دست
 و مسلم است که شیعیان آن بزرگوار در عصر وی بطریقه فرموده خدا

رسول علم میگردد و اگر خلاف این بود امام نمیرمود که باین طریق که الان
 رفتار میکنند رفتار کنند و مراد از قرئت عدم وجود امام است در روی
 چنانکه صاحب کتاب مجمع البحرین معنی قرئت را فرموده فی الجمع فی لفظ قر
 فواه تعالی علی قرءة من الرسل ای علی سکون و انقطاع من الرسل لان
 النبي بعث بعد انقطاع الرسل لان الرسل كانت الى وقت رفع عيسى
 مثوانة و قرءة ما بین عیسی و محمد علی انقل سنه مائة سنه فواه لا
 یقر عنهم العذاب کانه اذ لا یسکن ولا یقطع عنهم العذاب وهم فيه
 صلبون و الفثرة فعلة من قرع عن عمله یقرقورا اذا سکن منه و الفثرة
 الانقطاع ما بین النبیین عند جمیع المفسرین و قرء الماء اذا انقطع عما كان
 علیه من البرد الى التجمد و امرؤ فانظر الطرف ای منقطعة عند حد النظر
 و قبل از بعث حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و الله اجمعین نیز
 امام قرئت بوده بمصداق آیه مبارکه شریفه در سوره مائدة یا اهل الکتاب
 قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی قرءة من الرسل ان تقولوا ما جانا
 من نبي و لا نذیر فقد جاءکم نبي و نذیر و الله علی کل شیء قدير و
 از چیزها هست که و فو عندهد با ضروری مذهب خلف در اسم است چنانکه
 در مجاز و الا نوار و عوار و حدیثه الشبه و جامع الکلام اشرف کائنات و غیره

در بیان اینکه قرئت در روی
 امام است و در روی امام
 است و در روی امام است
 است و در روی امام است

موجودان علیه و آله افضل الصلوة و التحیات میفرماید لولم یبق من آدم الا
 یوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى ینخرج رجل من ولدی اسمہ اسمی و اسم ابیہ
 کاسم ابی و در کتاب حدیث الشجر از حدیث ثمالی روایت کرده که رسول خدا
 فرمود اگر بانی غایت از دنیا مکر بکرو و ذلک من خواهد بر آنکس در دنیا مرد
 که اسم او اسم من و خلق او بعینه خلق من و کفایت او ابا عبدالله باشد و در حدیث
 دیگر روایت کرده الی ان قال موافق اسم او باسم من و خلق او خلق من پس آن
 قائم موهومی که اعتقاد به رسانیده اند که نامش محمد و نام پدرش امام حسن است
 با این احادیث منافات دارد و دلیل دیگر آنکه در اصول کافی میفرماید با سناد
 عن ربان بن الصلت قال سمعت ابا الحسن الرضا یقول و سئل عن القائم
 فقال لا یری جسمه ولا یری اسمہ ابیضا عن ابی عبدالله قال صاحب هذا الکتاب
 لا یتبیه باسمه الا کافر انتمی موافق این دو حدیث شریف هرگز اتعالی
 او را نداند کذابت و هرگز نامی از او نشنیدد با سیرد کافران دیگر امکان
 احدی از عمده اثبات چنین قائم موهومی براید زیرا که امام علی السلام در این
 حدیث شهورا جرح فرموده و از درجه اعتبار ساقط نموده فاعتبروا با اولی الامر
 و بر بیان اخبار و آیات و احادیثی که دلالت دارد بر اثبات حضرت و علا
 خط و حضرت رباعلی و مع من فی الارض و السماء له الفداء و در کتب معتبره مذکور

است مجلی عرض بشود شاید نفسی از سکر هوی و هوس بپوشاید و غیرش به
 جوش ناانکه باشبان و حدیث احادیث طبران نماید من جمله خبر در خراسان
 است چنانکه در احادیث بسیار از خواجگه کاتبان علیهم السلام و الافضل التمیمی و غیر
 شده در کتاب نورالاصحاح منویسد که رسول خدا فرمود چون بشوید که
 علمهای سپاه از خراسان رو کرده است پس بروید بسوی آنها هر چند تا بسینه
 در زیر برف باشد و امیر المؤمنین فرموده که اگر من در صندوفی مغفل
 میبودم هر سینه آن فلفل صندوفی شکستم و بان را بان ملحق میکردم
 و در روایت دیگر آمده که در آن علمها نصرت خلیفه خدا میدادند و
 بخارا انوار و کتاب عوار را ستاده عن ثوبان انه قال قال رسول الله
 اذا رايت الرايات السود قد اقبلت من خراسان فاثاروا و جوا على الثلج
 ايضا در عوار و بخارا ستاده عن ثوبان قال قال رسول الله بحجى الرايات
 السود من المشرق كان ثلوجهم زبر المحمد يدفن سمع بهم فلما اتم و بيا بهم و
 لوجوا على الثلج اتقى و پوشیده ماند که صدق احادیث مذکوره بر او
 الالباب واضح و هویدا است و ان چنان است که شما میکه جناب باب
 جنی ملاحقین بشریبه از ما نزدان محاجرت فرمود و فرست ملک
 خراسان نمود از مصدر امر ثوبی از برای جناب حاجی ملا محمد علی باقر
 شیخ

اللقب بقدوس صادر که در صورت امکان واسططاعت تکلیف بر ذمه ^{شما}
 شده و در توفیق جناب آقا میرزا احمد از غندی واقعه مازندران را اظهار ^{فرمودند}
 بودند لهذا جناب قدوس با چند نفر از اصحاب بیعت خراسان توجیه فرمودند
 پس از چندی مازندران مراجعت فرمودند و در آن ایام بجهت جناب باب الحجاب
 توفیقی ارسال داشتند که مشعر و بجزر شهادت ایشان بود باضناد و در ^{تفرغ}
 اصحاب و امر بجزر ایشان بود از خراسان و آن توفیق را شهادت از لایه ^{مندان}
 و آنحضرت پس از زیارت توفیق با جمعی از اصحاب از حرم محرم بیرون آمدند بار ^{آنها}
 سوید عازم مازندران گردیدند بعد از ورود بمنزل میامی جمعی از اصحاب که
 فریب بی تفریب بودند با ایشان ملحق شدند و از برای جلالت قدر و علو
 شان و عظمت و ارتفاع مقام و شجاعت و رشادت و استقامت و وفاداری
 با وجود ضعف بنیه لایتما خوار و عبادت همین بس که دوست و دشمن ^{اعلی}
 و ادنی در حق آنجناب شهادت میدهند من جمله صاحب تالیفات ^{الذوات}
 مینویسد که مضموران این است پس از آنکه جناب ملاحین و اصحاب او
 از مازندران مهاجرت و در منزل علی آباد وارد و چون اذان منزل حرکت
 کردند خسرو بیگ نادری کلانی علی آبادی که و هرا با خود نادر و مددگار
 کرد بطمع و طلب زر و مال از دنبال ایشان و اصحاب شتاب گرفت تا ^{آنگاه}

بر سر راه ایشان آمد جنگ بیپوش جناب ملاحین خواستند که او را بی
 منازعت و مفالست مراجعت بدهند خرد بیک رضانداد و طمع در آب
 انجناب بیست و این معنی بر خواطر اخوند ثقلی کران انداخت و ساخته
 کارزار کشت و او مردی دلبه بود و شمشیر بنکوهی زد چه صومع افتاد که
 بسیار وقت تیغ او چون برفی آمد در جگر گاه غرق شد با جمله انجناب
 اسب انداخت و بیدان ناخت و مردم او جنگ بر ساختند در اول خرد
 را با تیغ بکند رسانید و مردم او را بجاک هلاک در انداخت و نامضج شیخ
 طبری بشافت و در آن مکان رخت اقامت انداخت و دیگر بنویسد
 عبد الله فرار کرده خورد را بد رختشانی رساند و یا آنکه کرد آن درخت
 را خضی کند بود ندا انجناب هم نکرد و چون برفی لامع خویش را به
 انا عبد الله و با تیغ دو نیم کرد و دیگر بنویسد از پس این وقایع که جناب
 اخوند بر سر راه ضرعینان کین تمام بود بمیان لشکر گاه آمد میرزا اکرم
 خان اشرفی و محمد حسن لاریجانی با چند تن از نضک چپان اشرف
 در کنار لشکر گاه سنکری از بحر خود کرده مواضع نهادند که چند آنکه
 زنده باشند هر بیست نکند و از آنکه که جماعت بایسته کرده بودند
 فضای حریکاه روشن بود و هم در این وقت جناب ملاحین و احتی

او پدیدار شدند و بزاکر پنهان محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آنوار را
 که دستار بزرگ دارد نگران باش این بگفت و تفکک خویش را بگشاد و این خود
 آغوش بود که بعد از کشادن تفکک دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که
 کاوله بر سینه آنجناب آمد و در زمان محمد حسن نیز تفکک خود را رها داد این
 کاوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعبا زاب بنفشه و بنشاب
 طرف فرار گرفت الا آنکه اصحاب خود را امر بر جمعیت داد با اینکه تفکک چنان
 اشرف از دنبال او کاوله می بایند و جماعتی از اصحاب او را بجای می افکنند
 هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته می راه برید تا بقلعه شیخ طبری رسید تا
 دروازه قلعه شیخ طبری چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او در آنجا
 رسید در میان دروازه از اسب افتاد او را برگرفتند آنحضرت با وجود آنکه
 صاحبناهی التواریخ شجاعتهائی که از آن بزرگوار ظاهر شده اغراض نموده و
 متعرض نشد اگر کسی از اهل انصاف باشد گواهی میدهد که این شجاعتی که
 از آنجناب مشاهده شده خوف طائف بشری بوده علی الخصوص با صنعت
 و با وجود یک آنحضرت مرکز از اهل رزم و سپاه و لشکر بوده و با ایشان
 معاشرتی نداشته و مشوق جنگ مرکز نموده و جز با اهل علم الفتی ندانستند
 و بجز از تحصیل علم مشغولیتی نمجستند فی الضمیر خیر از خاری عادت کرد

چیزی تصور نمیتوان نمود مخصوص وقت رسیدن کوله بسینه و شکم مبارک
 و اگر کسی گوید که دشارسبز مخصوص ذریه حضرت رسول و اولاد نبول بود
 جناب ملاحین از اولاد رسول بوده پس از برای چه بر سینه و خردل داخل در
 نب نموده اول اینکه مادر آنجناب علوتیه بوده و از اولاد پیغمبر خدا بوده و موافق
 بعضی از اخبار میتوان او را از سادات محسوب کرد چنانکه میگوئی الحسن و الحسین
 ابنا رسول الله و ثانی این دشارسبز همان دشار مبارک بود که نقطه اولی
 روح ما سوا فداه وی را بان مخلع فرموده بود این ریشه را با حضرت عطا
 فرموده و اینکه اشکالی ندارد کسیکه من فی الوجود در قبضه قدرت او است و
 محقق جمیع نسبتها بامر و اراده او یقین است که هر کس را بخواهد داخل در زنجیره
 و با خارج البتة قدرت دارد و میتواند حتی بچهل اعلیایم اسفلکم و اسفلکم
 اعلیایم مثلاً در سلطان ظاهری که یکی از عباد است نظر کن ای با ادین
 العباد بر سر پرست و جاه می نشاند و اعلی الخلق را شربت فنا میچشاند چنانچه
 مشاهده شد و میشود تا هر رسد بان جوهر وجود و طاعت مفضو نشد
 هو سلطان السلاطین و مالک بوم الدین و جمال الله رب العالمین یا الله
 من اعرض عن عترته من الاخرین قدری حدایم قبل نظر کن تا مطلب مکتوب
 کرده و ببین که سید بکار و رسول ملک مختار صلی الله علیه و آله الاجنبا

در حق سلمان قاضی بخوانده غم چه فرمودند مگر نفرمودند التماسی
 اهل بیت با وجود آنکه بحفظ امر بیعی با حضرت نداشت و محل ^ش بود
 در مملکت فارس بود و اولاد عجم و مجوسی بود و اسم اصلش روزبه و دیگر
 حضرت در حق خاسر ال عبا حسین متی و انام حسین فرمود و مولای ^{منقبا}
 در حق محمد بن ابی بکر فرمودند فهو ابی فوله تعالی ان اکرکم عند الله
 انفسکم و دیگر که بحسب ظاهر اولاد حضرت نوح نبی بود چون ایمان
 نبیره و ادبار کرده و مرتکب عمل غیر صالح شد از شرافت و نسب افتاد کما قال ^{الله}
 تبارک و تعالی فی سورة مؤ و نادى نوح ربه فقال ان ابی من اهل و ان
 وعدك الحق و انت اخکم الخالک قال یا نوح اینه لیس من اهلک اینه عمل
 صالح الخ پس واضح و لایح شده که شرافت و نسب موقوف باقبال و ایمان
 است و اگر کوی ایمان بخدا نداشته باشد از شرافت و نسب خارج است بل هو
 من الارذلین اینست که در بوم قیامت ای فیه انه القائم بمصداق حدیث
 اذا قام القائم قامت القیمة و بدان روز نسبتها مرتفع میگردد و ایمان
 جناب باب الباب در حد کمال و اول من من بنفطه بیان روح ماسو
 مذله بود پس چگونه شایسته این منصب عالی نباشد و کبریا میبرد که در امور
 مظالم راه لروم گوید کار باکان با قیاس از خود میگرد که چه باشد ^{در}

نوشتن شمشیر و دیگر اخبار و احادیثی که از رسول خدا و ائمه هدی
 شده و در کتب معتبره منقول بحلی عرض بشود تا ملتفت شوی بر افعال و
 اطوار و رفتار خلق در حق آن بزرگوار شاید متنبه و منذر گشتی و از
 خواب غفلت بیدار و هشدار کردی در بحار از صلا فی ال محمد روایت
 میفرماید چون قائم قیام میفرماید در مقابلش از جهال ناس کسانی می
 ایستند و مخصوصه میکنند که در جهالت و نادانی محض فروشد بذر
 میباشند از جهال آیام جاهلیت که در مقابل رسول خدا ایستادند
 و با وی مخصوصه نمودند عرض نمودم که این چگونه میباشد فرمود که
 رسول خدا بجلا بویبعوث کرد بد در حالیکه ایشان بد سنهای خود
 بنهاشکه از سنک و چوب میباشید در عبادت میکردند و قائم ماد
 و شبکه قیام مینامید بجلا بویبعوث میشود در حالی که همه ایشان کفار
 خدا را بضا بد باطله خوردنا و پل میکنند و بعضا بد خود با بان آن محبت
 و دلیل میاورند و ایضا در کتاب مذکور از حضرت باقر روایت
 فرموده که فرمودند اگر صاحب این امر ظاهر شود ما بد هر انبه از خلا بویبعوث
 باو چیزهایی یعنی از پنهانی که از ایشان بر رسول خدا رسیده است
 فلک را عادت دهم پس این است که با افتادگان دایم بکین است

در بحار الأنوار و عوار الوجوه مع الکلام و دیگر از کتب معتبره منقول است
 عن ابی حمزه عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ع قال سمعته يقول ان القائم
 یلحق فی حربه ما یلحق رسول الله لان رسول الله انا هم وهم یعبدون
 الحجارة المنقورة و الخشب المنقوره و ان القائم یخرجون علیه بنات و کت
 علیه کتاب الله و یقاتلون علیه ع ایضاً در عوار الوجوه اسناده عن ع الفضل
 قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ان فاعنا اذا قام استقبل من جملة
 الناس اشدهما استقبله رسول الله من جملة الجاهلیة فقلت کیف
 ذلك قال ان رسول الله ان الناس هم یعبدون الحجارة و الصخور و
 الصیدان و الخشب المنقور و ان فاعنا اذا قام انی الناس کلهم یقاتلون علیه
 کتاب الله و یبجج علیه به و در عوار الوجوه بحار الأنوار از حضرت صادق
 روایت میکند که آنحضرت فرمودند چون قائم خروج کند از طاعت ان
 حضرت بیرون میروند تا آنکه میدانند که قائم با بن امیر اهل و سر او را
 و داخل جریده افتاب و ماه پرستان میباشد چنانچه از بعضی اشخاص
 مشاهده میشود سبحان الله دیگر هر فی از احادیث باقی مانده مگر آنکه
 ظاهر کرده و اگر گفته شود که ظهور آنحضرت بمخالفات با حدیث
 مشهور که حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة

جواب میگویم این حدیث معروفست و ما هم انکار این حدیث را نمیکنیم و لکن
 سخن ما این است که مراد از قیامت قیامت قائم است بمصداق این حدیث شریف
 نام القائم قامت الضمّه و آیات و اخبار بسیار در این مطلب وارد شده که
 در کتب تفسیر و اخبار مسطور است از جمله این آیه مبارکه است در سوره نمل
 وَ يَوْمَ نَخَشِرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَوًّا وَايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالسُّورَةِ الْمُنِيرَةِ
 الرَّحْمَنِ وَقَدْ وَدَّ بَعْضُهُمْ أَلَّا يَعْلَمَ رَسُولُنَا أَنَّهُ مُخْتَلَفٌ فِي الْأَمَانِ وَاللَّيْلِ
 الْأَقْوَامِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ واینها در کتب معتبره مذکور است که اکثری از خلق
 بسبب ذکر خاتم النبیین محجبه اند و معنی خاتم را ادراک ننموده اند
 بیان این مطلب را بحال قدم جل ذکره الاعظم در کتاب ایقان مشروحا
 فرموده اند هر کس طالب فهمیدن آن است رجوع بان کتاب مبارک نماید
 و این بنده بک نفرم افراد این کتاب درج نموده که فی الحقیقه کافی است
 قوله جل شانّه خود آنحضرت فرمود اما النبیین فانما و همچنین فرمود
 من آدم و نوح و موسی و عیسی چنانکه ذکر شد معدلک تفکر غنما
 بعد از آنکه بر انحال ازلی صادق میباشد باینکه من آدم اول همین قسم صادق
 میباشد که بفرماید من آدم اخر و همچنانکه بدان ایقار که آدم باشد بخود
 نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم با انحال الهی نسبت داده میشود و این

واضحست که بعد از آنکه بدو البتین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم
 البتین هم صادق میاید آنحضری و حضرت صادق در زیارت حضرت
 رسول میفرماید الخاتم لما سبق والفاخ لما استقبل والمهین علیک
 و میگویند قائم که ظاهر میشود بشریعت مقدسه بنوی رفتار میفرماید
 واحکام را تغییر و تبدیل میدهد و مردم غیرند پس ظاهر میشود از برای
 چه و شغلتش چیست اگر جمعه فریج احکام فقهیه است که علماء در دست
 دارند دیگر اینقدر ذکر با صاحب الزمان العجل العجل چه اثر دارد خلاف
 عالم بلسان سید امام در سورۀ بقره میفرماید وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا آيَةً
 وَسَطًا لِّلْكُوفَةِ أَشْهَادًا عَلَى النَّاسِ وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
 فَوَاضِلُهُ عَلَى هَوْلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ عَبَّوْا بَعْدَهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ
 أَنْفُسِ الْعِبَادِ بَابِنِ اقْوَالِ مِنْ خَيْرِ بِي عَقْلٍ ارَادَهُ مَعْنَى أَنْدَكَ خَلْقٍ بِيحَادٍ
 و از صراط مستقیم منحرف نمائند و لکن غافل از اینکه بداند الله فوق ایدیم
 اگر فتنه ماضیه خوانند که شریعت مبارکه الهیه و از جریان باز دارند
 این قوم هم میتوانند و غنم میاهل شرق و غرب عالم در ظل شجر مبارکه
 الهیه داخل شوند و بد قدرت خدای همه را متحد فرماید لساناً و
 دیناً چنانکه کل اینها در سلخ جبر داده اند و باین بوم مبارک بشارت

داده اند ضم این ظهور اعظم که این عید کمال چهرت دارم از این اقوال
 یعنی اگر قائم موعود و طلعت منصوب با ط جدید می شود نظر باید پس
 امر طلوع مقرر باید و خود را در محله که میانند از دالته شکی نیست که بدین
 و این جدید ظاهر میشود و بر طبق این مطلب احادیث کثیره وارد شده
 و در کتب معتبره ثبت است و احدی منکر این احادیث نمیتواند شد الا
 کل معند انهم زیرا که موافق با قرآن و مطابق با عقل است اکنون محلی
 میشود در بحار از حضرت صادق روایت فرموده که چون قائم ما قیام کند
 هر پنه با ما بغیر از این وفاداری که حالا در دست است رفتار میکند ^{بشر} انبیا
 در بحار از حضرت صادق روایت میکند که آنحضرت فرمود از عمر بن خطاب
 زیرا که در خصوص ایشان خبر بد میدهد و آن این است که آگاه باشد بدان
 قائم با احدی از ایشان خروج نخواهد کرد آنحضرت و چنین واقع شد و در
 عوار و بحار الانوار و حدیثه الشیعه عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله ^ع
 قال اذا قام القائم جاء بامر جدید كما دعا رسول الله في بلد الاسلام ^ع
 امر جدید و انما در بحار و عوار و جوامع الکلام عن ابی عبد الله قال
 سالت عن سیرة المهدي كيف سیرة قال يصنع ما صنع رسول الله ^ع
 ما كان قبله كما صنع رسول الله امر الجاهلیة و بنیة الاسلام ^ع

ابضا در بحار الانوار و عوارو عن عبد الله عطا قال سئلت ابا جعفر قلت انا
 فام القائم باي پیره پيرفالتاس فقال مهدي ما كان قبله كما صنع رسول
 الله و پسانفنا الاسلام جديدًا ابضا در بحار و عوارو و جوامع الكلم عن ابى بصير
 قال ابو جعفر يقوم القائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على الترتيب
 شديد ابضا در بحار و عوارو الراسته عن ابى جعفر انه قال ان فاعلمنا
 اذا قام دعا الناس الى امر جديد كما دعا الله رسول الله في العوالم
 البحار عن ابى بصير قال قلت لابي عبد الله اخبرني عن قول امير المؤمنين
 ان الاسلام بدء غريب و سجد كما بدء غريباً فطوبى للغرباء فقال يا ابا
 محمد انا فام القائم اسنانف دعاء جديد كما دعا رسول الله في قوله
 ان الاسلام بدء غريباً اشارة الى زمان الجاهلية و مراده دين المسيح و
 انبياء همه دين اسلام خوانده شد كما قال الله تبارك و تعالى في سورة ال
 عمران اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ حضرت نوح نوحى الله فرمود و امرت
 اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ حضرت ابراهيم خليل و اسمعيل عرض كردند چنانچه
 در سورة بقره فرموده رَبَّنَا وَاَجْعَلْنَا مُسْلِمِيْنَ لَكَ حضرت يوسف
 صدق بن اسد عاى كُوفِيَّتِي مُسْلِمًا و انموده چنانچه در سورة يوسف
 نازل شد و حواريين عيسى بعضي عرض كرد چنانچه در سورة مائده

نازله امنا واشهد باننا مسلمون ودر اصول کافی عن ابی خدیجه
 عن ابی عبد الله انه سئل عن القائم فقال كلنا قائم بامر الله واحدا بعد
 حتى يجي صاحب السيف فاذا جاء صاحب السيف جاء بامر غير الذي كان
 ودبر ملاحظه کن بین امام چه میفرماید تا آنکه از فید ظنونک و خیالات
 رهائی یابی و در عوارض میفرماید عن الثمالی قال سمعت ابا جعفر یقول
 ان صاحب هذا الامر لو قد ظهر لفی من الناس مثل ما لفی رسول الله
 ایضا و در عوارض عن محمد قال سئلت ابا جعفر عن القائم اذا قام باقی سیره
 بسیر فی الناس فقال بسیره سار بحار رسول الله حتی ینظر الاسلام فلتنه
 ما كانت سیره رسول الله قال یبطل ما كانت فی الجاهلیة واستقبل الناس
 بالعدل و كذلك القائم اذا قام یبطل ما كان قبله فی الهدیه تماکان فی
 ابدی الناس سبیلهم العدل و ایضا عن ابی بصیر عن ابی عبد الله انه
 قال الاسلام بد غریبا و سبوحا کابده غریبا و طوی للغریب فقلت اشح لی
 هذا صلحک الله فقال یشانف الداعی مناد عا دجد بد کاد عار رسول
 الله و عن ابن مکنان الی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله مثله انضاد رجوع
 الکلم مرجوم شیخ نور الله مضجعه فی فصل ما یعلق ببعض احواله و احوال
 اصحابه الی ان قال با ابا حمزه لا یقوم القائم الا علی خوف شد بدوزخ

وقتها و بلاه بصبب الناس و طاعون و بلذالك و سيف فاطم بين
 العرب و اختلاف شد بد من الناس و نشئت في دينهم و تغير في حاكم
 بنمى الموت صباحا و مساء من عظم ما يرى من كلب الناس و اكل بعضهم
 بعضا و خرج اذا خرج عند الابر و الضوط فاطول لمن ادركه و كان من
 انضاره و الويل كل الويل لمن تاداه و خالف امره و كان من اعدائه ثم قال
 يقوم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء جديد على العرب
 شديد و در مجمع النورين ميمر بايد لو يعلم الناس ما يصنع القائم اذا
 خرج لاجب الكرم ان لا يروه فانه يقوم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء
 جديد على الناس شديد ايضا و در مجمع النورين ميمر بايد و ابن فران
 باسان بالابره ميشود معني حكم ان من رفع ميشو ايضا در مجمع النورين
 قال كاني انظر الى الشبه في مجد الكون يعلمون القران الجدي للناس
 از ابن واضحه جدا اخبار و احاديث معيره و ارد شده كه قائم موعود حجت
 ظاهر كرده و كسف نقاب نماید صبي و جوان باشد چنانكه در كتاب ابن
 مفولت كه ميمر بايد بظهر من بنى فاشم صبي ذو كتاب جد بدفيد
 الناس و لرجيه احد و اكر اعدائه العلماء فاذا حكم بشي لطيفه
 فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدين و ايضا در بخار ميمر

که قائم ظاهر میشود در حال شکی جوانت و دیگر در بحار میفرماید و لقد
 بظهر من بنی هاشم صتی ذو کتاب جدید و احکام جدید و در عواله
 میفرماید بظهر من بنی هاشم صتی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و
 اکثر اهل آئنه العلماء و در مقام دیگر از صادق قال محمد ذکر میکند که فرمودند
 و لقد بظهر صتی من بنی هاشم و با مرآت الناس بیعته و هو ذو کتاب جدید
 بیایع الناس بکتاب جدید علی العرب شد بدندان محتم منه شیئا فاسر عوا
 الیه و ایضا در بحار با سناد عن ابن سعدان و از وی روایت کرده اند
 گفته که من و ابو بصیر بخندیم حضرت صادق و داخل شدیم و علی بن عبید
 الغریب هم بود پس بخندیم حضرت عرض کردم که ابا نوفل صاحبنا
 فرمود که ابا صاحب شما هم یعنی صاحب شما نیستم زیرا که صاحب شما قائم است
 یا آنکه صاحب شما جوینت ناز و انقی و اگر کسی بگوید که قائم همان قائم غیبی
 چون ظاهر کرده بصورت جوانت جواب آنکه چنین مطلبی چنانچه ممکن
 بود بابت در کلمات اخادب مذکوره اشاره فرموده باشند و چون امر
 محتمی بود از امکان خارج بود اینک فرمایشی نقل نمایند لکن در حدیث معین
 دیگر بیان افرید محمد با اللین و اخف علی ظهر الدابة را ذکر فرموده اند اما
 آنکه کسی در تخمیل خود خدشته و شبهه نماید و با فواه و السن مردم مغشوش

وپراکنده نشود و با قوال و امله کوشند و حد و انحدید در کتاب اصول
 کافی مرفوض فی باب ان الائمة کلهم فاعنون بامر الله (عن ابی جهم
 قال اثبت اباجعفر وهو المدينه فقلت له نذ و علی بن الرکن والمقام
 ان انالضبتك ان لا اخرج من المدينه حتى اعلم انك قائم آل محمد ام لا فلم
 يجيني فاثبت ثلثين يوماً ثم استقبلني في طريق فقال يا حكم وانك لم ينجنا
 بعد فقلت اني اخبرتك بما جعلت لله على فلم تامرني ولم تمنحني عن شيء ولم
 تجبني بشيء فقال بكر على غدوة المنزل ضد وث عليه فقال سل حاجتك
 فقلت اني جعلت لله على نذراً وصيماً وصدقة بين الركن والمقام ان
 انالضبتك ان لا اخرج من المدينه حتى اعلم انك قائم آل محمد ام لا فان
 انت رابطتك وان لرئكت سر في الارض فطلبنا المعاش فقال يا
 حكم كلنا قائم بامر الله فقلت فانت المهدي قال كلنا عهدك الى الله فقلت فانت
 صاحب السيف قال كلنا صاحب السيف فقلت فانت الذي نقتل اعداء الله
 وبتزيتك اولياء الله وبتظهيرك دين الله فقال يا حكم كيف يكون انما وقد
 بلغت خمسا واربعين سنة وان صاحب هذا الامر قريب عهدا باللبن واخفى
 على ظهر الدابة وايضا درجار ميغزنايد در باب صفات قائم عن ابی
 الجارود وازاب جعفر امام محمد باقر روایت فرموده که آنحضرت فرمودند

فرمودند این امر در کتب است که از حیثت سن انفا کو چکر و از حیثت ذکر
 شدن غیر مشهورات و ایضا در کتاب بحار الانوار محمد بن ابراهیم
 کتاب مذکور باسناده عن ابی الجارود و از ابی جعفر مثل این حدیث را روایت
 فرموده و ایضا در بحار الانوار و کتب دیگر محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه
 باسناده از ابی الجارود روایت کرده او گفته که ابی جعفر بمن گفت که این امر
 نمیشود مگر در کسی که از حیثت سن اصغر است از ما و از حیثت ذکر شدن
 خاموشی انتهی حال بانصاف دون اغراض از روی حیثت و بصیرت
 نیک ملاحظه کن و بین هر گاه قائم موعود امام محمد صلی الله علیه و آله
 عسکری که از بطن زجر زایشده شده باشد این با حدیث مذکور و
 سید هدایا و الله زبر که قبل از طلوع و ظهور نقطه اولی روح ماسواهند
 ذکر این اسم یعنی امام محمد صلی الله علیه و آله در امان عالم مشهور بود چنانکه سوائی
 محمدیها اغلب مذاهب خارج چون یهود و مجوس و نصاری هم مطلعند
 که شیعہ اثنی عشریه را اعتقاد این است که قائم موعود شان که نامش محمد
 حدیث در جاه با سرداب سامره غیب است اخبار نمود تا وقتی غیر معلوم
 و اما قبل از ظهور و اقطای حضرت علی بن حسین مرتضی علیهم السلام در همان
 حال بمشال نداشت و تصور و گمان چنین مطلبی با آنحضرت نمی نمود

تا و منبک دعوت و ظاهر فرمود انکاه بواسطه عدم معرفت خلق بر اعراض و
 اغراضش پیام نمودند و دیگر بر اثبات دین ناز و شریعت ناز و در عوارضی ^{فرا}
 با سناد عن ابرهیم بن عمر الجانی عن ابي عبد الله انه قال بقوم الحمد
 ولبس فی عفته بیعة لاحد ایضا عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله
 انه قال قوم القائم ولبس لاحد فی عفته عفو ولا محمد ولا بیعة و ^{دعا}
 خواجہ نصیر محمد بن الحسن الطوسی الی ان قال علی صاحب الدعوة النبویة
 ودر مشارق الانوار ابن الذخیره لأجاء الکتاب والیتن و ^{لتن} تجدید
 ابن محیی معال الدین ودر زاد المعاد در دعاء نداء میفرماید ابن المدج
 تجدید الفرائض و ^{لتن} ابن المنجیر لاعادة الملائمة الشریعة ودر زیار
 میفرماید السلام علی الحق الجدید ودر زیارت دیگر میفرماید السلام
 علیک یا شریک القرآن السلام علیک یا قاطع البرهان وهرگاه
 کسی براد بگوید و بگوید پس از آنکه نقطه اولی روح ماسواہ فداء از پرده
 غیب بعرضه شهو خرامید و دعوی قائمیت فرمود پس چرا با سبب و ^{سلطنت}
 ظلمت و ادیان و مذاہب مختلفه را یکی بنمود جواب آنکه در قبل
 احادیثی که مناقات کلی با این سبب ظاهری میداشت مخرب یافت ^{معا}
 مقصود از سبب این شمشیر ظاهری و سلطنت میبود دیگر نمیفرمودند

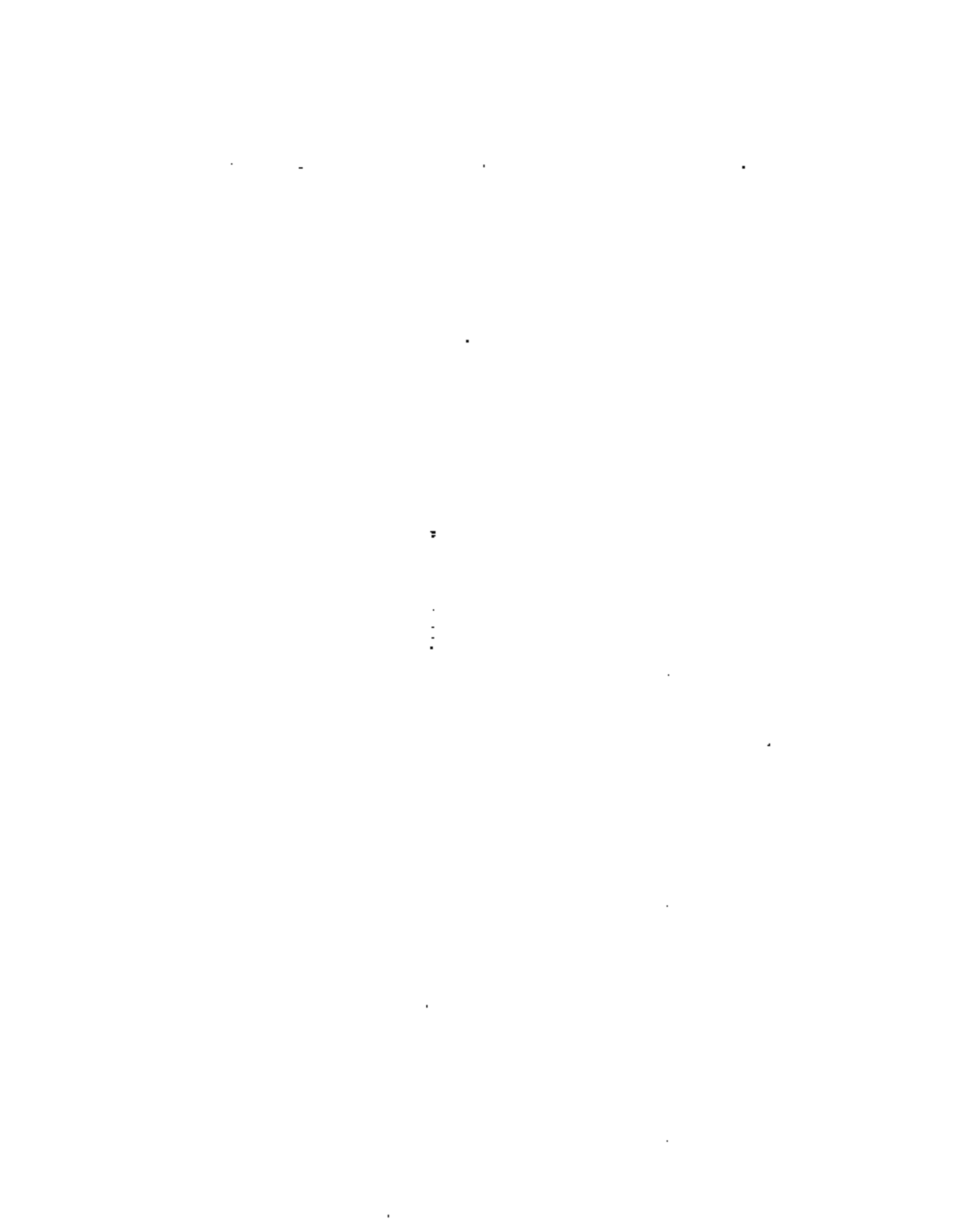
که ایشان بشند نما و محنت ها و گرفتار بجا و چاره گرفتار میشوند و جمعی
 با سپر بجا و گروهی در فید ها و بند های افتند و بصعب ترین عفو^{بشهادت}
 میگردند و صداهای ناله آرزو ها در خانه های ایشان بلند میشود پس
 مراد از سیف سیف لسان است که قاطع برهان است چنانکه در حدیثی
 نعیم مینویسد که ما بد کلنا صاحب السیف و وارث السیف و حال آنکه از ائمه ^{علیهم السلام}
 صلوات الله علیهم جمعین پیش از دو نفر شمشیر نکشیدند نخستین امیر ^{مؤمنین}
 بودند که در جنگ جمل و صفین و محاربه نمودند و دیگری حضرت
 سید الشهدا^ع بود در صحرائی که بلا و عافیت هم بد رجعت رفیع شهادت
 فائز گشتند و اینکه جمیع ادیان را یکی میفرماید یعنی نوح میفرماید شریعت^{قبل}
 را و اگر چنین نباشد پس چرا و فیه که جمال عیسی از رضوان عنین معوی
 طلوع نمود و عباد را بفریب شریعت باقیه دعوت فرمود عجب ظاهر دین را
 یکی نمود و همین خبر را بتر حضرت مسیح داد پس چرا و فیه که مراجع محمد ^ص
 مشکو^ه احدی مشغول کرد بدین و این مردم را یکی نفرمود و من^{مختلفه}
 مرتفع نشد و جواب خلق از مصدک جلال این آیه شریفه نازل کرد ^{باید}
 الدین عند الله الا^{بلاغ} اما مقصود از سلطنت احاطه و تدبیر^{سلطنت}
 آن بزرگوار است بر همه ممکنات و موجودات نه سلطنت نمودن و چنانکه می^و

و فتوحات اسکندری و ناپلین بلکه جهانانی جاودان و شهر پاری
 ملکوت الهی است و هذه هي السلطنة الكبرى التي لا تقى والسلطنة العظمى
 التي لا تخاب لها و پیری فی خاتون الوجودات روح نفوذها و تلالا
 علی الخافقین فی کور الوجود انوارها چه که ان سلطنت و پادشاه
 این سلطنت ظاهری نیست که شخص صاحب تخت و تاج و در طلب اخذ
 تاج و تخت و تاراج خلق باشد و ملک داری و پادشاهی یکند البته ^{خین}
 نیست و در حقیقت واقع سلطنت و پادشاهی این بود که انبیا و مرسلین
 چون موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین کرده و می کنند ^{چنانکه}
 مشاهده میشود در فصل شاهنکام طلوع فجر در وقت روزشرف
 پاداران بان برودت و سردی هوا بر بالای کلدستانها و منارها و
 بلند بجا صدای ندا کنندگان با علی صوت بذكر شهدان محمد رسول
 الله مرتفعت لکن بر هر کس هویدا و پیداست که چه بران سر حلقه موجود
 جوهر وجود وارد آوردند و این معین است که انجماعت بظنون ^{خسته}
 شیطانیه خود اذیت با بحال ازلی را سب فلاح و دستکاری عظیم
 میدانستند و این مختصر عصری دون عصری نبوده با جمیع انبیا
 و مرسلین و اولیا و مفرقین عداوت و خصومت و شامت می نمودند

من جمله چون جماعت محمود حضرت مسیح را دستگیر نمودند و مجلس خوانا
 و خا و قباله که اعظم علما و دینداران آن عصر بودند بردند و خلق کثیر
 از اشراف نام که بصفت علم مشهور و از برای شرافت و اوقیت برانجال
 بمشال و محبوس الاقرال در آن انجمن گرد آمدند و چه بلاها بران جوهر
 وارد آوردند تا آنکه آنحضرت را مصلوب نمودند و بقلک چهار
 صعو نمود هذا ما فعلی من قبل علی النبیین والمرسلین و بکت
 عبون المرفین و الملائکة العالمین اذا باملا الارض تفکروا بما ورت
 علی امتنا و الله و سفر آیه من فورسوا اخرین لعل انتم فی تلك
 الايام لا تشکرون علی الله المجهین الغیوم لان التفکر فی تلك
 الايام یخرج عن عبادة اهل السموات و الارضین و از انجمله پیشوا
 مؤمنان و مفیدای متقیان حدیث کرده بود که فائل ان بزکوار عبد
 الرحمن بن ملجم المرادی بود و در کتاب حید التبر منقولست که چون
 از حلقه اهل شقاوت در محراب عبادت بر افر شاه و لایث شمشیر
 فرود آورد و قرق منبر آنحضرت شکافته شد و خون جاری کرد پس
 ان لعین بیدین خرا و نمود بعد از ساعتی و بر دستگیر نموده مسجد
 کشانیدند و بمحضربارک آنحضرت رسانیدند چون ان محرم سپهر

امامت نظر بر این خبیث انداخت فرمود ما کذب و ما کذب بش این شخص
 زخم زنده منت بعد از آن و پراگشت گای دشمن خدا نه نومشول
 مکرمت و احسان من بودی عرض کرداری فرمود چه چیز نور اباحت شد
 بر این امر شنیع در جواب گفت که چهل صباح شمشیر خود را نیز کرد و از بار
 تعالی مسئلت نمودم که بد فرین خلق خدا را بان مشول گردانم ^{منین} امیر المؤمنین
 فرمود اولک مشولاً به و انت شر خلق الله و دیگر مثل خاص ال عبا ^{حضرت}
 سید الشهدا ^ع بود که مرتکب شدند و ارتکاب انرا از منو ضات ^{عظمه}
 مینمودند چنانکه سید الشاجدین و سند المقرین و کعبه المشافین فرمودند
 از دلف علیه ثلثون الف رجل کل یفترب الی الله بدمه و دلیل دیگر آنکه
 احادیث معتبره وارد شده چون علم حق ظاهر کردید اهل شرف و غیر عالم
 آن لعن کنند و اگر بدوک و سلطنت ظامری ظاهر میشد احدی را با رای این
 نبود کفری و اگر معاوی را ادب باشد بگوید چه جای آنکه او را لعن کنند ^{حون}
 آن احادیث در کتب معتبره منقولست محلی عرض میشود در بحار الانوار
 عوالمی استانه عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله يقول اذا ظهر
 رایة الحق لعنه اهل الشرق والغرب ایضا در کتابین مذکورین ^{سناو}
 عن ابی عبد الله قال اذا رخص رایة الحق لعنه اهل الشرق و اهل الغرب





مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ وَذِكْرٌ مِمَّا يَدْرُسُ فِي
 تَحْرِيبِ قَوْمِ نَعْلَبَ وَجُوهِهِمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ
 أَطَعْنَا الرَّسُولَ وَآلُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِرَامَنَا فَاخْلُونَا
 السَّبِيلَ رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالصَّهْمُ لَنَا كَبِيرًا بَعْنِي د
 روزی که درهای کفار در آتش بر میگردید میگویند ای کاش ما اطاعت
 کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم آن رسولی را که بر ما فرستاده بود
 و گفتند ای پروردگارا ما بد رسیده که ما اطاعت نمودیم سادات و بزرگان
 دین خودمان را پس آنها ما را بگمراهی انداختند ای پروردگارا عذاب
 ایشان را دوچندان بگردان و برایشان لعن کن لعن بزرگی پس نفوسیک
 میگویند تکلیف ما این است که هر چه علای ما بگویند قبول کنیم چه که آنها
 عالمانند و غیر حق را از باطل بجزایز ما میدهند خبیات قدری در این
 مبارکه که ذکر شد تفکر نمایند که صریح است باینکه کفار بعد از رفتن از
 دنیا و دیدن عذاب آخروند و چنین و چنان میگویند و لکن این عذاب
 مسموع و مقبول نیست بلکه علامم بجز اعراض میکنند که خدا با عذاب
 عوام الناس را دوچندان کن که اینها ما را گمراه کردند و اسباب شدند
 که ما نصیب حق حجت و فرستاده را نکریم و از حق اعراض نمودیم هر گاه

این عوام الناس ما را بحالت بی چارگی خودمان گذاشته بودند و از برای
 ما اینقدر عبودیت و سنا پیش می نمودند و ما را مثل اصنام پرستش می کردند
 و هر وقت که از منزل خود می آمدیم بر سر ما هجوم می آوردند و بحال افتخار
 دستهای ما را می پوسیدند و روزی چندین بار ما را جانشین پیغمبر امام
 می کشند و املاک و اموال خود را پیشکش ما می نمودند و بکرات بر سر
 بجهت مادرش می کردند احوال داشت که ما هم در پیوم ظهور و محبت غایب
 و شئونات دنیا و ریاست و امانت و مامت و غضاوت و مسجد و منبر و
 دکا کین و کار وافر و دهات متعدده ما از مظهر احدی دور می نمود
 و کار ما در آخرت بعذاب ابدی می کشید پس باید دانست همین ^{علما} فتنه که
 محبت ظاهر است راه عوام شدند و عوام را منع نمودند همچین عوام هم
 محبت واقع و در حقیقت اسباب ضلالت علما شدند و آنها را از حق
 منع نمودند ضعف الطالب الطالب مشوی نابکی محبوب در محبت
 خوش بنه از یک باب صد ابواب خوش چند با این ناکسان بی معرفت
 باده پیمانی دروغ اندر دروغ و ارمان خود را از این هم صحیحنا جمله
 مهتابند و دین تو گمان دل منور کن با نور جلی چند باشی کالیس ^ع
 بالله و محبوبی فازل علی انک ما بطهر هم عن ارجاس الاوهام و لظنون

انك انت مجيب الدعوات ومجوب من في الارضين والسموات ^{مخبر}
 جامعك دعوى اسلام ميكنند و خود را از امت سيدارار و رسول ^{مختر}
 ميدانند و شيعه حيد و كرامى پندارند و فرموده ان بزرگوار را
 اطاعت عينا بند مگر انحال بمشال از قول خداوند لا يزال نمروده
 وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
 که ميپرستند من دون الله پس ان خداوند كه نهي فرموده است كه اصنام
 مشركين را سب نكنيد اشهدكم بالله ايا راضى است كه كسى جماعت موحدان
 و مومنين را لعن و طعن نماید سنا كه بقول ثوابل ايمان نباشندان
 موحدين كه بتوانى ايشان خارج كنى و موحد كسى نگويند كه فائل باشد
 باينك خدائى است و ان خدا خالق ارض و سماوات و اين جماعت با پيه مشركند
 بوجود واجب الوجودى كه لا اول له و لا اخر له و لا شبه له و لا مثل له
 و لا شريك له و لا وزير له است و ديگر معرفند كه جميع انبيا و مرسلين كه ظاهر
 کرده اند و ادعائى نبوت و رسالت فرموده اند كل از جانب حق مبعوث
 کرده اند اذ قال كان هم حق بوده و بحق بازگشت نموده اند و بجهان بزرگوار
 ايمان و تصديق دارند و بعد از سيد انبيا ^ص الله و هم بتوان ايمان
 مضد ايمان و امامان خود ميدانند و بعد هم بحضرت اعلی و ح ماسواه

صديق

تصدیق و ایمان دارند و بظهور اعظم و طلوع نترانم یعنی جمال قدم
 و طلعت ابھی کہ باصطلاح حضرات شیخہ ظہور و رحبت حبیبی بعد از
 قائم است نتر مؤمن و مصدقند پس بچہ مذہب ملک و دین و این در
 حق این جماعت مؤمنین و مصدقین بد میگوئی و لعن میکنی اگر میگوئی
 کہ این طایفه مستوجب لعن و اذیت و قتل شده اند بجهت اینکه بظهور
 ناز و دین ناز و کتاب ناز و آیات ناز مصدق شده اند جواب این ابرار
 را خداوند رحمن در قرآن داده است بقوله تعالی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ
 تَنفُؤنَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِأَقْبِهِ وَمَا نُؤزِلُ الْيَتِيمَ وَمَا نُؤزِلُ مِنَ قَبْلِ هَذَا
 ای اهل کتاب آیا اذیت میکنید و صدقه میدہید ما را بجهت اینکه ما
 ایمان آورده ایم بخدا و با آنچه نازل فرمود از آیات جدید بر محمد و آنچه نازل
 فرمود بر پیغمبران پیش همت همین گفتگو در میان بود چنانچه در صدر
 اسلام اصحاب حضرت رسول را اذیت میکردند و سب مینمودند کہ چرا تا
 ناز اخبار کرد ما ند و از دین ابا و اجداد دست کشیده اند و امروز هم این
 طایفه ملامت و شتمت و اذیت مینمایند کہ چرا از طریقه ابا و اجداد خود
 خارج شده و بصاحب امر جدید و کتاب ناز مؤمن و متصل شده اند
 هر گاه با وجود شناختن این جماعت کہ از دنیا و مافیها رسته اند و دل

و با خرت بسته اند و ایشا زار و بختانی و لعن و طعن غائی و این عمل شنیع
 نامشروع را ذخیره آخرت خود قرار بدی بر آن بر تو و بر حال تو و وای بر
 احوال تو شعر این حدیث چه خوش آمد که مهر که میگفت بر در صیقل با
 دف و فی فرسائی که مسلمانان ازین است که عاقلان دارد آه اگر ازین امر
 بود فردائی این قصص و حکایات و گفتگوهای که قومها با اینها و مرسلین
 کرده بودند و خلاق عالم در قرآن مجید خود یاد فرموده از برای این است که
 ما و قوم منته و مشد گرشوم و پند بگیریم مثل ام مثل مرئیس فریم و
 نمایم من جمله خلاق عالم مجلس شورای فرعون را از برای پیغمبر خود یاد فرمود
 و این انجمن را فرعون کرده بود از برای مثل حضرت موسی قوله تعالی فی سورة
 المؤمن **وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبِّي إِنِّي أَخَافُ**
أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفِرْعَاوْنَ وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُتِدْتُ
رَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مَنَّكِرٍ لَا يَوْمُنَا بِنَوْمِ الْحَبَابِ وَقَالَ رَجُلٌ
مُؤْمِنٌ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ
وَمَا جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ بِكُمْ كَادٌ بِأُضْلَيْتُمْ كَذِبَةٌ وَإِنْ بِكُمْ
سَاءٌ فَمَا يُضِلُّكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَبْدَأُ أَنْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَعْلَمُ مَنْ هُوَ رَبُّكُمْ
كُنَّا لَنَنْتَقِيكُمْ دَرُوعًا كَمَا نَنْتَقِيكُمْ مِنْ نَارِ اللَّهِ وَمَنْ يَنْتَقِ اللَّهَ فَمَا يَضُرِّهِ شَيْءٌ

مؤمنان فرعون کافی است که بفرعون و ملا او گفت بعد از آنکه دید فرعون
 اراده مثل حضرت موسی دارد چنانکه صریح آیه مبارک است ایما میکند
 مردی را که بگوید پروردگاراها را بخدای من است و آورده است بقیات
 از جناب خداوند پروردگار شایسته و هرگاه دروغ گو باشد پس بر خدا و خدا
 دروغش را ظاهر فرمایند و اگر راستگو باشد بر شایسته آورده بشود و بعد
 که بیستی بنام پندمندی بشود و شب که خدا در این بخت نماید کسی که بود
 اسراف کند و ثواب او بدهد حاصل بلام آنکه دست تعرض از سوی کفر
 نینداید که نسبت خود را بخدا میداند اگر این سخن صدق باشد
 شایسته است او را شایسته براند و اگر دروغ گفته باشد اعتراف بدو
 نیست عفو بر او مسموم میشود و از میان میرود و کاش اهل فرمان از
 اول خلقی این امر بدیع همین قول مؤمنان فرعون ناظر و متذکر باشند
 و این امر ایضا و از یک یا بنحو اول حدیث و احادیث وارد میآوردند
 حال آنکه هر یک در بیشتر در صده دفعه برآید و عاقلان بیشتر از انباشت
 ظاهر و یاد گرفته اند و دیگر از بر این فاطمه نام مبارک از حضرت شایسته
 چنانچه در آیات و اخبار و احادیث وارد شده بعضی بنا بر این
 بصریم من جمله در کتاب عوالم فرقیات اخبار و الامم و روایت میکند

از صاحب کشف الغم باسناده عن قاسم بن عبدک قال يقال كنية الخلف
 الصالح ابو القاسم وهو ذو الاسمين ودر کتاب مشارق الانوار
 خطبه امیر المؤمنین مینویسد ای ان قال صاحب لاسم الا نتم العالم غیر
 معلم قال الجانب والمجند یعنی علی محمد ودر بحار الانوار فی الخطبة ^{تس}
 پنجم و ^{سوم} عن امیر المؤمنین الی ان قال منه تفصیل و توصیل بیان الی
 الاعلیین ^{الذی} جمعا ودر کشف الحقائق مینویسد که عدل اسم قائم باید مطلقا
 باشد با عدد رب و عدد رب دو بیت و دو اوست و مطابق مینویسد
 اسم علی محمد با محمد علی پس اسم قائم از این دو یکی باید باشد و مینویسد
 که صاحب اسمین اعلیین میباشد آن نیز از این دو اسم خارج ^{نمی}
 که حاکی از شمس نبوت و قمر ولایت بوده باشد و در فرقان مینویسد
 در سوره نوره **بُسُلَاتَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاذْأَبْرِقُوا بَصُرًا خِيفًا**
وَجَمِيعَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ یعنی سپهرسند کی خواهد بود روز قیامت پس در
 و نمیکشند و چشم و پره شود ماه و جمع کرده شود آفتاب و ماه
 یعنی قیامت مکرر ذکر شد که مراد از خف فرگانه و مندرس شدن
 احکام شرعیست میل است و مراد از جمع شدن آفتاب و ماه نلینق شدن
 اسمین اعلیین که اسم محمد و علی که یکی شمس فلک نبوت و دیگری قمر ولایت ^{سند}

دو اسم قائم که آن علی محمد است بعد میفرماید بقول لایقان بَوْمَيْنِ اَبْنِ الْمَضْرُ
 یعنی میگوید ایشان در این روز کجا است کرمی گاه من کَلَّا اَوْ رَدَّ اِلَى رَبِّكَ
 بَوْمَيْنِ الْمُنْتَفَرُ یعنی پناهنیست و محل فرار و آرام دادن پوم بسوی ^{دگاه} پوز
 تو میباشد یعنی روز قیامت روزیست که غیب هوته و سادج احدی با این ^{دو}
 اسم مبارک مرکب ظهور فرماید و از ترکیب عدد اسمین معنی اِلَى رَبِّكَ بَوْمَيْنِ
 الْمُنْتَفَرُ مفهوم میبرد که از برای احدی مفرد و مجرب و مستفرد پناهنیست
 مگر اینکه خود را بسوی این اسم مبارک و این امر بدیع بکشد و مؤید بر این ^{مطلب}
 که مراد از ثمر محمد مصطفی است و مراد از امیر المؤمنین این حدیث شریف
 است که در معنی آیه وَالْثَمَرُ وَصُحْبَتُهَا وَالْفِرَادِ اَلْطَلْبُهَا رَوَّابَتْ شَدَّ فِي الْكَا
 وَالْعَمَى عَنِ الصَّادِقِ قَالَ الثَّمَرُ سَوَّلَ اللهُ بِهِ اَوْصَحَ اللهُ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ
 وَالْعَمْرُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَارَسُوْلَ اللهُ وَنَفْسُهُ بِالْعِلْمِ نَفْسًا بِنِ مَعْنَى اَبْنِ
 وَجَمِيعِ الثَّمَرِ وَالْفَرُّ رُكْبِ اسْمِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ اِنَّ دَرْدُ وَذَقَامَتْ كَمَا مَطَابِقًا
 عدد و قیامت فافهم ذلك و دیگر میفرماید محقق و این حروف بر سر و
 اشاره است و طریقه آن چنین است فاف اشاره است بقائم و سین ^{عن} بید و
 بعلی و هم و حاکم محمد یعنی قائم استبد علی محمد است و دیگر استخراج است که
 معلوم است داخل در این استبد و الف که چیزی میباشد با علاوه بشود از ^{هم}

سؤال فرموده و این اشعار بیرون آورده میفرماید بچی ربنا کرمی
 انشا بن بصی الدین بعد الراء و غین یعنی میاید در حال تنگه پروردگار
 است از برای شاد آوردن شاه ما اینکه زنده کند دین را بعد از زاء و غین یعنی
 هزار و دویست و شصت سال از هجرت گذشته باشد و آن زید عالمه
 الهاء عالم باقی ما کثرت ستر عین یعنی اگر مزید شود پنج سال دیگر بر آن
 من کمان نکردم این سرا فاضرب عد هوفی عد نضه فهذا اسم
 العالمین یعنی عد هوراضرب میکنی در نفس هو میشود یکصد و
 پس با اسم بیرون آورده شود علی و این اسم قطب دو عالم میباشد
 خدایم قبل آمد بعد ختم و درجه پنجم المدرجه پنجم یعنی روح را یکبار
 مده در حال تنگه هم ضم غانی میشود محمد و در تحت اسم مختصین در آوردی
 میشود علی محمد حاصل معنی کلام اینکه در سنه هزار و دویست و شصت و
 شصت و بیست و پنج قائم ظاهر میگردد و نام مبارک کن علی محمد میباشد و در حدیث
 وارد است عن الشيخ المفید انه قال سئلوا عن رسول الله عن سيرة الغائب
 قال اسمه ابي و اتى و تحت تحت رجلاه یعنی علی محمد و دیگر در
 اخبار و اشعار با اسم باب میفرماید که بظلمه عذاب و نعمت بنظر میناید
 و در باطن خود در حقیقت بقوله تعالى فی سورة الحديد قصیر بنیام

یُودِلُهُ بَابٌ بَابُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ وَدِيكَر
 تَلُوِيحٌ مِنْ بَيْتِكَ كَأَنَّهُ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
 بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَيَالْآخِرَةَ هُمْ يُؤْمِنُونَ بِسُنَنِ الْجَنَانِ
 كَأَنَّهُ كَأَمَانٌ أُوْرِدَهُ أَنْدَبًا بِخَطِّهِ وَفَرَسًا دَهْشَةً بِسُورِيهِ أَوَّازًا وَامْرُؤًا
 أَرَا حَكَامَ الْمُهَيَّبِ وَبِأَخْبَرِ نَزْلِهِ وَفَرَسًا دَهْشَةً فَلِأَنَّ نَوْءًا بِأَخْبَرِ نَزْلِهِ يَشْتَبُه
 بِغَيْرِ نَوْءٍ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مَوْفِقٌ شُونَدُ وَدَرْخُ خَنِينِ اشْتِخَاصٌ بِغَيْرِ بَدَأِ الْوَلَدِ
 عَلَى خُدَى مِنْ رِيحٍ وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ وَأَبْنَاءُ رَا حُونَ بِحَسَابِ الْعَبْدِ
 بِرُونَ أُوْرِدِي مَبْتُودٌ فَزَادَ وَدَوِيْتُ وَسَيِّحٌ وَمَطَابِقٌ مَبَابِدُ بَاسْتِ
 نَوْلِدِ حَضْرَتِ شَاعِلِي رُوحِ مَنْ فِي الْمَلِكِ لِمَا كَفَدَاءُ وَنَوْلِدِ الْخَضْرَاءِ بِحَسَبِ ظَاهِرِ
 مَلِكِ فَارِسِ دَرَسَالِ ۱۲۳۵ هَجْرِي دَرِغَمُ مَحْرُومِ الْحَرَمِ بُوْدَهُ وَخَوَابِرِ دَوَا
 عِدِّهِ مَصْطَفَى مَبْتُودٌ لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي التَّرْبَا لَنَا وَلَكَ أَيْدِي رِجَالِ
 مِنْ فَارِسِ وَدَرِغَمِ دِيكَرَاتِ كَمَا مَبْتُودٌ بِأَحْسَنِ أَجْسَادِ لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي التَّرْبَا
 لَنَا وَلَكَ أَيْدِي رِجَالِ مِنْ فَارِسِ وَصَوَابِكَ وَبَعْضُ أَهْلِ حَقَائِقِ وَدَوَابِقِ
 وَصَاحِبَانِ مَسْأَلِ بِلُغْنِ هَمْ خَيْرٌ دَهْشَةً كَمَا نَوْلِدُ نَاغَمِ مَوْعُودِ دَرِغَمِ
 فَارِسِ وَنَحْوِ مَبْتُودِ دَرِغَمِ صَاحِبِ بِنِ شَعْرَاتِ شِيرِزِ بِرِغْوِ غَا شُوْدِ
 شَكْرِ لِي مَبْتُودٌ نَرَسِمُ كَمَا شُوبِ لَبْسِ بِرِغْمِ زَنْدِ بَعْدَ دَرِغَمِ كَرِغَمِ

شعر خواجه است و لکن در دیوان صافی چای این شعر نیست و شاید از کلام
 خواجه بیرون کرده باشند چه که دیده اند و لاک بر شوش این امر دارد و شاید
 هم شعر از دیگری باشد و دیگر محمد بن علی شلمغان این کلمات را برشته
 نظم داده آورده **بِأَطَالِبِ الْمُنْبِتِ هَاشِمِي وَجَاهِدًا مِنْ بَيْتِ كَسْرِي**
فَدَغَابَ فِي لَيْبِ الْأَجْمِي فِي الْفَارِسِي الْحَبِ الرِّضِيِّ كَمَا النَّوِي فِي لَيْبِ
مَنْ لَوْقِي رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاسْتَنْجَبَ مِنْ
دَابِرَةِ الْبَحْرِ الْجَامِعِ الَّتِي وَضَعَهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ أَمَامَ الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ
يُولَدُ فِي الْفَارِسِ وَهُوَ حَاسِي الْقَامَةِ عَقِبَتِي الْخَدَّ فَالْوَالِقَاتُ بِأَحَالِ كَمَا
نَكَدَ كَمَا كَفَتْهُ سِدَا خَلَاطِي وَبِأَوَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي شَلْمَغَانَ بِأَكْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ
أَعْرَابِ بِأَشْعَرِ حَافِظِ شِرَازِي بِأَخْرَاجِي بِكَمَا شِي رَادِلِيلِ وَبِرَهَانَ كَرْدِ
بِأَشْعَرِ جَبِينِ نَبْتِ بَرَهَانَ مَا زَدَوِي عَقْلَ وَفَرَانَ وَاجَارَ وَاحَادِثِ
مَعِينِ
اِتْ وَلَكِنْ اِبْنِ مَطَالِبِ هَمْ چُونِ مَطَالِبِ كَرْدِه اِتْ وَا زِ بَرَايِ بَعْضِي اشْخَاصِ
هَمْ مَعْبَدَاتِ لَمَّا عَرَضُ شُدْ وَا اشْخَاصِ بَكِه مَبْكُونِدِ اِبَاتِ فَرَانَ وَا لَمَّا
از برای با محبت بنمود زیرا بنفهم هرگاه بفران و منزل قران اعتقاد
داشته باشند نمیتوانند این حرف را بزنند زیرا خلاف عاقل در اول سوره
بقره مینماید **الَّذِي ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ مِنْهُ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ پس**

معلوم میشود که اعمال و افعال شان مبنی بر غرض است و دیگر اینست که
 نقطه اولی روح ماسواه فداء در سنه ستمین و ما بین بعد الالف بوده
 و بر طبق آن آیات و اخبار و احادیث متواتره کثیره وارد کرده بدین طرز مجملی عرض
 میشود قال الله تبارک و تعالی فی سوره التجدید بِدُنْيَا لَأَمْرٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
 ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ذَلِكَ عَالَمُ
 الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ یعنی ندی پیمانها پدید آمدن را یعنی ظاهر ^{پدید}
 ظهورها از سماء مشیت بوی ارض و انتشار میدهد امر او و شریعت و پیمانها
 پس عروج میکند آن امر بوی آسمان در روزیکه هفت مقدار هزار سال است
 شما شماره پیمانها یعنی هزار سال که گذشت امر و حکم و شریعت تا زمان ^ش
 و جاری میشود و از زمان ظهور و بروزش حال محمد از افق بطحا الی ^ف
 غروب حضرت امام حسن عسکری ندی پیمانها و شریعت غریبی احمد ^{بعد}
 از رحلت حضرت امام حسن که سنه ستمین و ما بین رخ داده بود الی انقضا
 مدت هزار سال احکام و شریعت مصطفوی ناسد و جاری ساری بود از
 بوم آن حال امام حاد بشر الی طلوع طلعت حضرت اعلی روح ماسواه فداء
 هزار سال طول کشید و در شرح دیوان فاضل میندی مذکور است اِنَّا
 نَلْعَ الزَّيْمَانَ عَجَبٌ صَوْمٍ بَيْنِمْ اَللّٰهِ قَالَمْ يَكُنْ فَا مَّا بَعْنِي دَرَسْنَهْ كَهْ

مردانی بابد باعد کلمه بسم الله ورمضان که مراد از صوم است قائم ظاهر
 میشود و بعد کلمه بسم الله ورمضان بحساب یا بعد بالف صغیر فوق لام
 هزار و دو بیت و شصت میشود بدون فرازاید و نقصان با آنکه بدون است
 صغیر حساب نمایند هزار و دو بیت و پنجاه و نه میشود که محاسبان لیس
 و مقدمه مطوع انوار جمع حال بمشالات و در کتاب جبر عجمی که
 منویک یکی ازین عرب در استخراج حالات اینده تصنیف فرموده ^{بود}
 اذاد اذ الفان علی حروف بسم الله قائم که ناما اذا کان الحروف عقب
 هم فیاخ الفاطمی سلمی و جودری در کتاب طوفان ^{البکاء}
 بنویسد که اهل فیج کو پسند که هفت شاه که هفت کو اکبند دو مرتبه
 بافتان بخاندای خویش داخل شدند و هر شب اشوب عجمی در عالم ^{شد}
 بگوشید سالیکه طوفان نوح واقع گردید و مرتبه ثانی سالیکه مغالو
 که بلاد و شهید نمودند و در سنه فلان و در بیت و پنجاه و شش ^{بیت}
 بخاندای خویش داخل فرمودند و عجب فرزان طوفان ^{بیت}
 فی حدیث المفضل سئل عن الصادق علیه السلام کیف یامع لای ^{فقط}
 فقال فی سنه التین بظلم امره وعلو ذکره ویک استخرج استبد
 محمد اذالی بیوح که عرض شد فی تفسیر الصافی دواقل سورۃ ضم

ميفرنايد عباسي عن ابي لبيد الخرومي قال قال ابو جعفر بابا لبيدانه
 بملك من ولد العباس اثني عشر بئيل بعد الثامن منهم اربعة نصيب
 احدهم الذبحه فذبحه فنه فصره اعازهم خبيثه بيزنهم منهم الفوقي
 الملقب بالصاد والتا طق والغاوي بابا لبيدان في حروف المقطعات
 لعلمنا ان الله تبارك وتعالى انزل في ذلك الكتاب فقام محمد بن
 ظهر نوره وثبت كلمه وولد يوم ولد وقد مضى من الالف السابع مائة سنة
 وثلاث سنين ثم قال في كتاب الله في الحروف المقطعة اذا عدها
 من غير تكرار وليس من حروف مقطعة حرف شغشي ابامه الا وقام قائم
 من بني هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والميم
 اربعون والصاد سبعون فذلك مائة واحد وستون ثم كان بدو
 خروج الحسين بن علي الرضا فلهما بلغت مدته قائم قائم ولد العباس عند
 المصنوع ويقوم قائمنا عند انقضائها بالرفاهم فلك وعدوا كنه وكما
 كتاب صد كنه اخر من ملامح من فخر بعض ان كتب معبر چون بخارو
 عبره حديثي وانقل ميكنند از خط امام حسن عسكري ومحل حاجت ان
 اين است كه ميفرنايد وسينفجر بنا ببع الرحمن من بعد لفظ التبران لتمام
 الروطه والطلوبين ويا زبر وبتنه بحروف اعداد برون مياوي

میشود بکھزار و دوپست و شصت و یک و ایضاً در قرآن میفرماید
 ببارک و تعالیٰ فی سورۃ بنی اسرائیل آتیم الصلوة لیل لیل التمس الی غنی و
 و قرآن العجیب ان قرآن العجیب کان مشہوفاً یعنی برای دارید نماز را بعد
 از زوال آفتاب تا تاریکی شب مزه آنکه برای دارید نماز تا آنکه آیام شب
 آن بزرگوار منقضی و تاریک شود و وقت آن در غسق لیل میباشد و
 اللیل بحر و فتنی میشود فرار و دوپست و شصت و یک یعنی نماز را
 دارید الی سنہ فرار و دوپست و شصت و یک از هجرت که در آن سنہ تمام
 ظاهر میشود و حکم این صلوة مرتفع میگردد و احکام ناز و شریعت ناز
 حادث میشود و قرآن فجر یعنی بخوانند آنحضرت را یعنی بصدیق نمایند
 دعوتش را و اطاعت کنند او را و نواهی او را کان مشہوفاً یعنی هست
 دیده شده و در دین بگوید که از کجا بجای جماعت بخوس است خیر مید
 که چون فرار و دوپست و آنقدر از سال نازی این گذرد و شبدر
 پیغمبری قیام نماید و دیگر از قرآن بر این مطلب است اشارت خواص حافظ
 شیرازی که عرفا او را سالان العجب میدانند و آن اشارت این است که میفرماید

بین حلال و حرام و نجوا و ساخر و نوح	که ماه امن و ایمن است و اول صلح و جنگ
غیر داد زمان وصال را کاند	مقابل شب قدر است و روز هفتاد

نواع برسد بنای دون کی نکند
ولی تو فارغ از کار خویش و سپهرم

باشی برای نور دیده کوی فلاح
که کس درت نکشاید چه کم کنی مغنا

بنی هلال محرم پر بحباب در آور که باعد ساغر در آید بنی در محرم سنه
هزار و دو پست و شصت و یک من صد باشد که زمان لغای محبوب حنی و
مشوق وافیات که آن جن مقابل است باشد مذکور و روز استماع
و دیگر خیر شاه نعمت الله میباشند که برشته نظم بیرون آورده این است
غرس چون بگذرد از سال غایبی اشکار می بینم و دیگر این اشعار
که از مولای متقیان روایت شده که در دیوان آنحضرت و سایر کتب معتبره
چون بحار و عوارض منقول است **بِئْسَىٰ إِذَا مَا جَاسَتْ أَلْزُكُ فَاسْتَظَرَ**

وِلَايَةَ مَهْدِيٍّ يَوْمًا وَبَعْدُ
وَبُوعِ بَيْنَهُمْ مِنْ بَلَدٍ وَبَحْرٍ
وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ
وَبِالْحَقِّ بِأَيْبِكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْجَلُ

وَذَلَّ مَلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا رَأَىٰ عِنْدَهُ
فَمَنْ يَوْمَ الْقِيَامِ الْحَقُّ مِنْكُمْ
سَمِعْتُ نَبِيَّ اللَّهِ نَقَصِي فِدَانَهُ

فَلَا تَحْتَاوُوا بَأْتِيَّ وَتَحْتَاوُوا فِي صَوْلِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ مِنْ آلِ الْحَسَنِ
أَنَّهُ قَالَ إِذَا رَفَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ فَتَوَقَّعُوا الصَّرْحَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
فِي مَشْوَى الْمَوَارِي هَذَا إِشَارَةٌ عِنْدَ الْمَرَادِ كُلُّ كِتَابٍ دَانَ وَكَتَابٌ دَانَ كِتَابٌ

صد هزاران آفرین بر جان او	برفردوم و دور فرزندان او
ان خلیفه زادگان مغباش	زاده اند از عنصر جان و دلش
کز بغداد و هری پا از ریند	بی مزاج آب و گل نسل و بند
شاخ گل مرجا که میروید گلش	خم مل مرجا که میجو شد ملش
کز مغرب برزند خورشیدش	عین خورشید است فی چیز دیگر
عیب جوان را ازین دم کود	هم بستاری خود ای کردگار
گفت خون چشم خفاش بدسگ	بسته ام من ز آفتاب بی مثال

و کتاب العوالم باسناده الی عن ابی جعفر قال اصحاب القائم ثلثه و
 ثلثه عشر رجلا من اولاد الاغاجم و دیگر اسم کتاب مبارک انحضرت
 داخل عالم در فرمان پاد فرموده قوله مبارک و تعالی الرحمن علم
 الثمان یعنی خداوند بسیار بخشنادیش که رحمت او هر چیزی را فرا گرفته
 بیاموختن قرآن را امر جیب خود را خلق الانسان علیه البیان
 و دیگر خلق فرمود انسان کامل را و بیاموخت باو بیان را آتش
 المرخبیان یعنی علمائیکه بان نزد کوا و ایمان مینا و در جامع
 بنا و یعنی جنت و غضبها بئس و فریضه بکثرت شهرت و فراوانی
 سر وقت بین خلوقات بضمیمه که جهت عوام آن اشخاص با فضل

و علم و زهد و ورع و تقوی بمنزله آفتاب انور و ماه تابان عالم ^{بشیر}
 اینست که در انجیل مبرها بدی در آنکال یوم سکف الشمس و القمر لا یطی
 نوره ابد و النجم و الشجر یکدیگر و کپاهی که بر وید و انزاساق نباشد و
 کپاهی که انزاساق باشد و بران قائم بود سجد می کنند یعنی کاسبکه و ظل
 شمس و قمر که علامت باشند و افعند اطاعت ستمایند لکن بنظر خلق مردم
 نادانند بمصداق حدیث شریف بجعل اعلامکم اسفلکم و اسفلکم اعلامکم
 و السماء رفعتها و وضع المیزان ^{بمست} الانظفوا فی المیزان یعنی این آسان است
 مرفوع میشود و میزان دیگر وضع میشود و قائم می آید بشریعتان ^{تکسب} معصبتان
 در حق قائم و آفیموا الوزن بالفیض و لا تخسروا المیزان ای اقبوا القام
 بالعدل و لا یخسروا القام حقه و دیگر در قرآن مبرها بدی و وزیدن ^{تفسیر}
 فمن علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم
 الوارثین و دیگر اعراض بعض علمای که بظاهر راسته و در حقیقت باطن
 مجمع کل نقابص بودند همین مخصوص با این عصر بوده بلکه در هر عصری
 از اعصار که احدی از مظاهر فدیته و مطالع عز احدیه ظاهر گردید
 فاد و منبع عناد و ماضع عباد بودند و نام را می شود آیدند و بانفس ظهور
 مکاره و مجادله می نمودند چنانچه صفای در قرآن مبرها بدی و هم کل

اَمَّا بَرَسُوْلِيْمَ لِيَاخُذُوهُ وَجَادَلُوْا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوْا بِهٖ الْحَقَّ وَانْتَحَا
 که مظالم عز احد پسران صدیق مینمودند و مقبل و مؤمن میشدند چون
 بنظر ایشان اهل علم نبودند آنان را مردم دنی و اراذل و او باطن یاد سپه نمودند
 چنانکه خلاق عالم در قصه حضرت نوح خبر میدهد قوله تعالی ^{هو} سُوْرَةُ
 وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهٖ اَلْتَمَّحِ جَوَابَ قَوْمٍ اِنْ يُّدْعُوْا اِلَّا اَللّٰهُ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا
 مِنْ قَوْمِهٖ مَا تَزِيْكَ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا تَزِيْكَ اَتَّبِعَكَ اِلَّا اَلَّذِيْنَ هُمْ اَرَادُوْا لَنَا
 بِالْوَيْ الرَّئِيْ وَا مَا تَزِيْ لَكَ عَلَيْنَا مِنْ فَضِيْلٍ بَلْ نَقْتُلُكَ كَمَا دَرَبْنَا شَعْرًا
 مَكْنِ بَحِيْمٍ نَكْبَرُ نَكْبَةً بَكْرًا كَبِيْرًا زِيْرًا وَا ن حَقِيْقَتِ بَصُوْرَتُهُ عُوْمَرُ لَاحِرَةٌ
 صِرَاوَانٌ وَا وَا فَا تَ كِهْ كِي اِنْ مَطَالِحِ جَمَالِ الْهٰی اِنْ سَرْدِيْ غَيْبِ مَضُوْیِ ظَا مَرَكْتِ و
 پد پد ارامد باغرض و استهزاء قوم مبتلا کردید چنانکه حق سبحانه و تعالی
 مَبْرًا يٰدِ دَر سُوْرَةُ بَسْ اٰخِرَةً عَلٰی الْعِبَادِ مَا يٰ اَيُّهِيْمُ مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا
 كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ وَهٰكِيْ رَسُوْلِيْ اِنْ جَانِبِ خَلَقِ عَالَمِ ظَا مَرَكْتِ يٰدِ
 که بخواهرش و خواهش قوم رفتار فرماید چنانکه رب العزة بلان رسول
 مَبْرًا يٰدِ دَر سُوْرَةُ يَفْرٰ اَفْكَلَمَا جَا نَكْرُ رَسُوْلٍ يٰ اَلَا هَتُوْى اَنْفَكْرُ
 اَيْتَنَكْرِيْمُ فَبَرِيْقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِيْقًا نَقَلْتُمْ چنانکه انحضرت نجی الايما
 اَمَالِ وَا رَزُوْیِ خُوْرًا مَعْنٰی وَا خَوَاشِرُ نُوْدُنْدِ وَا زِجْوَابِ الْخَضِرَتِ مَبْرًا يٰدِ